

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

عبدالجلیل جمیلی
۲۳ دسمبر ۲۰۱۷

یادداشت:

با عرض پوزش خدمت همکار گرانقدر ما آقای "جمیلی" باید بنگاریم:
به نسبت حجم مقاله، انشاء های متفاوت، حفظ اصالت نقل های قول و در برخی موارد مغایرت آن نوشته ها با اصول
ویراستاری حاکم در پورتال- در شکل و محتوا-، نتوانستیم مطلب ارسالی شان را بعد از ویراستاری منتشر نمائیم. امید
هم ایشان و هم خوانندگان عزیز پورتال این نقص را بر ما ببخشایند.

اداره پورتال AA-AA

آغای سید خلیل هاشمیان !

وقتی شنیدم که باز گلی به آب داده اید اساساً نمیخواستم صفحه ویبسایت مبارک لوی افغانستان را باز کرده و
نظری به آئینه جمال نوین تان ببینم زیرا! بعد از سال گذشته و محفل ترحیم صبیبه مرحومه مرحوم عزت الله
خان مجددی - برگزار شده در منزل محترم ولی جان مجددی برادر آن متوفی - که با حضور جمعی از هموطنان
-بشمول جناب هدایت امین ارسلا - سابق مشاور ارشد آغای حامد کرزی رئیس جمهور سابق افغانستان رو
اینجانب کرده و گفتید:

آغای جمیلی ! ازین که شما را با نوشته های بی موجب و مسایل زیادی آزرده ساخته ام و ازین کارم متأسفم ازین
رو میخواهم به منزلتان آمده و از شما معذرت بخواهم پس کوشش میکنم در روزیکه مناسب باشد بمنزلتان بیایم .
بشما آغای هاشمیان گفتم که - چون شما سناً از من تا حدی بزرگتر استید و خودم هم در مورد شما نظری خاصی نداشته
و آزردهگی هم ندارم ازین رو خواهش مندم همه این مطالب را بفراموشی بسپارید - که داستان شما در همان جا
نزدم به پایان رسید و بعد از آن اگر فرصتی مساعد می شد که در مجلس ترحیمی یا مسجد مبارکی با هم رو برو
میشدیم سعی می کردم که با ادای سلامی مزاحم تان نشوم .

اما باز هم بعد از چند روز به ویبسایت وزین لوی افغانستان رفته و تراوشات باسی ته مانده بچگی تان را
خوانده شیطان را لا حول گفته همه اش را نادیده شمردم و آن روز چنین پنداشتم - وقتی که شخص معمری !
با عناوین عریض و طویل بر قطار پروفیسوری و دکتری و اوستاد ادب شعاری در پوهنهی ادبیات پوهنتون
کابل و بالاخره خدمتگاری افغانستان؛ هنوز توان وفا بوعده و قدرت حفظ حرمت بکلام خود را نداشته باشد -
کوچه بدل کردن با او مرجح تر خواهد بود!

ولی امروز با تعمق به همه مسایلی مرتبط با کرکتر نا قرار و مردم آزار تان و مسایلی که کوچکترین ارتباطی بشما نداشته و با بی تهذیبی کامل عرض اندام میکنید که در عینحال برینکه سکوتم را عین رضا نشمارید- تصمیم گرفتم دُر فشنای زهر اندودتان را قدم بقدم نوت کنم و برای شمائی که سادیزم مردم آزاری داشته و قدر مهربانی ها و حرمت مردمی بخود را نمی دانید مجبوراً یک سلسله واقعیتهای زندگی تان را - از دُور نو جوانی تا چگونگی پینه شدن تان بر زانوی مقامات عالی و وزارت امور خارجه و تَف نرسیده سر از لندن کشیدن / با **واسطه داری بمنزلت سردار هاشم خانی !!** / و باز دست و دل بازیها و سرقت خزینهُ جواهرات مرحومهُ شاهدخت ثمرالسراج خانم مرحوم مارشال شاه ولی خان سفیر کبیر افغانستان در لندن و سپس اختفای تان زیر دامن دختر انگلیسی در چوکات دستگاه ام آی ۶ و هم لادری تان در آن شهر تا ختم دورِ صدارت محمد هاشم خان و بعد از آن باز گشت بوطن با همسر انگلیس و آغاز بازیهای تان در پوهنتون کابل با سرنوشت استادان با فضیلت پوهنتون کابل / البه زیر بیرق و جلسات محرم با حیدر مسعود و روس چاکران !! / و همه مردم آزاری های تان که حتی باعث **فریاد چند صفحه ای مَطَوَّل بی قرار افغانی بنام آقای پرویز بهمن ۲۰۱۵ در کابل پیرس به آدرس شما** شد و نکات دیگری را هم برای تان بصورت فشرده ای آفتابی سازم که ممکن برای تان عرقی بر جبین و سر بر زمین بار بیاورد و امید وارم صاحب عقل سلیمی بسازد تا متوجه شوید که بی بند و باریها و بازی های دروغین ننگین ! چه عواقب سنگین دارد !! که حال مطالبم را در دو قسمت ! - عرایض از طرف خودم و ۲ - مطالبی را از قلم آقای پرویز بهمن - بشما تقدیم میکنم.

۱- **عرایض خودم** و اینکه آقای هاشمیان / یا مسعود دیروز/ ! وقتیکه قلم را برداشته و تحت این عنوان برایم نوشتید:

افتراء و دروغ در نوشته آقای عبدالجلیل جمیلی
 آقای عبدالجلیل جمیلی سابق مدیر مامورین وزارت خارجه در دوره جمهورت محمد داودخان که که در وزارت خارجه بحیث "بالکة" وحید عبدالله شهرت داشت، در مقاله ای تحت عنوان "برادر ارجمندم جناب نوری آزادی" که بتاريخ ۱۹ نوامبر ۲۰۱۷ در ویبسایت افغان- جرمن آنلاین با دنوانم متفاوت نشر شده : در فهرست مقالات بنام (عبدالجلیل جمیلی) نشر شده، اما وقتی متن مقاله را باز کنید، اسم (جلیل غنی هروی) دیده میشود- یقین کامل دارم که دانشمند جلیل غنی هروی نه در وزارت خارجه ماموریت داشته و نه این طور طفلانه و اغواگرانه مینویسد- برای ثبوت ادعای خود از ان مقاله کاپی بر داشته ام، زیرا امکان اینکه نام (جلیل غنی هروی) را بعد از نشر این مقاله بردارند، وجود دارد.

نوت - خیال پرداز آغا! - من در آغاز جمهوریت داودخان شهید معاون مدیریت مامورین در کرسی ۴ و بعد از یک سال در کرسی رتبه ۲ مدیر روابط اقتصادی وزارت خارجه بودم - اما در دفتر سوانح / اندراج / وزارت خارجه محرمانت و سبیر و پودینه شما را مفصل خوانده ام

حال در قدم اول بگوئید چطور عقل تان قد داد که با این پر روئی و برخ کشیدن همه نوشته های دُور از ادب و افترا و دروغ بافتن ها به آدرسم ! در عینحال چطور **هم چو سهو کوچک معمولی یومی نشراتی** را که موقف نص صریح سماوی و قدسیت قرآنی را ندارد و/ **آن هم با آن داروغه سازی خودی و وکالت خود سری جناب جلیل غنی هروی و یا جلیل جمیلی** / برخ ویبسایت بسیار وزین و جهان شمول افغانی با همه بی ادبیی که موضوع اصلاً بخود تان هیچ ربطی نداشت چرا خود را سر پیاز و دُم پیاز و متوسط پیاز بسازید و اما در قسمتی که میفرمائید: **یقین کامل دارم که دانشمند جلیل غنی هروی نه در وزارت خارجه ماموریت داشته و نه این طور**

طفلانه واغواگرانه مینویسد- برای ثبوت ادعای خود ازان مقاله کاپی بر داشته ام، زیرا امکان اینکه نام(جلیل غنی هروی) را بعد از نشر این مقاله بردارند، وجود دارد.

هاشمیان آغای نمک هر دیگ! امیدوارم هموطنان پاک سرشتم طی این صفحات خشت و گلت را درست بشناسند که از دوران طفولیت و نوحطی تان تا دست برد و سرقت صندوقچه جواهرخانم سفیر/ بظاهر پدر معنوی! تان / در لندن که آرشیف و اندراج وزارت امور خارجه افغانستان همچو چهره مفتنی را طی قرون نمیشناسد و هم خوب می دانم که ذهنیت صفای دست و باطن ناپاک تان هیچ وقت به شما اجازه نمیدهد که آرام و خلیق باشید! مطمئی باشید که جناب جلیل غنی هروی را / که گرچه متأسفانه شخصاً با ایشان ارتباط و شناختی ندارم / ولی درک کرده میتوانم که ایشان نیز با عظمت نام و غنای طینت پاکی خودی و داشتن روابط نیک با ذوات صاحب امتیاز و گرداننده و بیسیایت افغان جرمن آنلین - با این طرز دید و بی حرمتی خودت به ایشان - هیچ علاقه نخواهند گرفت اما درد تانرا بقراری بخورید زیرا در سطور پائین- نه تنها توطئه ها و **تشت رسوانی طفلانه واغواگرانه** خودت را بیرون میاندازم که به نظرم در کفن بودن خودرا صد مرتبه از خواندن آن با شرف تر خواهید پنداشت. **که یکی آن تعدد سوانح روغین و دیگرش مسایل نا میمونیت که اصلاح کردن آنها برایت هیچ مقدر نیست !!:**

این است سوانح خود نویس آغای هاشمیان

متولده سال ۱۳۰۶ ه، ش در شهر قلات با تحصیلات ثانوی در لیسه استقلال کابل؟ یک دوره مأموریت **حدوده سال** در وزارت امور خارجه از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۴ و سه سال اخیر آن از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ **سکرتر دوم و قونسل** در سفارت کبری افغانستان در لندن، هنگامیکه مرحوم مارشال شاه ولی خان سفیر کبیر و مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک **مستشار** مطبوعاتی و مرحوم سید مسعود پوهنیا سکرتر اول بودند.

پروفیسور صاحب / **که با اعمال بسیط ریاضی تفاوت سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۳۴ - ۹ سال را نمایندگی میکند نه ۱۰ سال را!!** و ضمناً چون تفاوت بین سنه عیسوی با شمسی ۶۲۱ سال است که اگر با رقم سال ۱۳۳۴ شما + ۶۲۱ را جمع کنیم اصلاً سال ختم میشن فرمایشی شما در سفارت افغانستان در لندن را سال ۱۹۵۵ نشان میدهد- پس جناب پروفیسور در حالی که شما قدرت اعمال اربعه ابتدائی ریاضی را ندارید هیچ وقت سعی نکنید که با شتر بار جفنگیات تان زیر ریش ما مردم تیر کنید !!

مینوسید <http://www.arianafghanistan.com> و در حالیکه **در مقالات ارسالی /سید خلیل هاشمیان**

۲۰۱۷/۰۷/۲۷

تحت عنوان -ادای دین به اعلیحضرت محمد ظاهر شاه - :

من از لحاظ تحصیلات و مأموریت خود در افغانستان مولود دوره سلطنت اعلیحضرت مرحوم محمد ظاهر شاه میباشم، یعنی در همان دوره مکتب را تمام کردم و **مدت ۱۲ سال** مأمور وزارت خارجه، به شمول سه سال بحیث **سکرتر دوم / یعنی نه قونسل !** در سفارت لندن، بعداً **پوهنخی** را تمام کردم و بحیث مأمور رتبه چهار در پوهنتون کابل **استاد در پوهنخی ادبیات** چانس تحصیل در امریکا را در یک امتحان رقابتیکه از جانب یونسکو دایر شده بود، برنده شدم / **یقیناً با ذخیره لسانی از لندن !!** // حیرت عجیبی اینست که شما بنام **مصارف نشراتی آئینه افغانستان** از شخص شاه بیچاره افغانستان و ممکن منابع دیگر مبالغی بدخل تان میانداختید ولی مانند جناب کرزی یادی از آنها نمی کردید ولی پس گوئیهای نا هنجار تان را بهمان شخصیت فراموش کردید که آنرا بعد از توجه به عجایب رتبوی تان بدقت بخوانید

ببیند شما عجیب مرغ بالدار و مقامدار بوده اید که بعد از ختم پوهنچی / ممکن ادبیات /؟ بقرار قانون ترفیع و تقاعد مامورین دولت / با رتبه ۹ و یک سال قدم / و تا رسیدن به رتبه ۴ شما ۲ سال تا رتبه ۸ و ۳ سال تا رتبه ۷ و ۳ سال تا رتبه ۶ و ۳ سال تا رتبه ۵ و ۳ سال تا رتبه ۴ که جمعاً ۱۴ سال بکار داشتید که همه را بقرار تکیه کلام خود **تان با فلیلی فس و به یک چشم بهم زدن** خیز زده و برتبه ۴ ارتقا کردید!؟! جناب پروفیسور! دروغ هم اندازه دارد!؟؟؟!

حال باز هم قبل از تذکر تناقض نویسی ایام کار تان در مورد جعلیات دور ماموریت در وزارت خارجه و هم لندن مثلک دیگر تان را / بر ضد همان اعلیحضرت محمد ظاهر شاهی که حال خود را مدیون شان بحساب میاورید ولی فراموش کرده اید که زمانی که در ۲۰۰۶ مرحوم دکتور صمد حامد سفری به لاس انجلس داشتند و محترم دکتور زمان ستانیزی رئیس یونیورسیتی کلیفورنیای جنوبی مجلسی استقبالیه را در یکی از تالارهای همان یونیورسیتی برای شان ترتیب و حدود ۲۰ نفر افغانهای ما را دعوت کرده بودند که اینجانب و شما هم با دو دوست تان آقایون فت و س آمده و فقط بعد از مقدمه دکتور ستانیزی - شخص شما و همراهان تان رو به محترم دکتور حامد کرده و **گفتید که ما شنیده ایم که شما به نمایندگی از ظاهر شاه و برای جلب نظر نیک ما برای مساعد ساختن زمینه بازگشت شاه به افغانستان - به اینجا آمده اید آیا گفته می‌توانید که ظاهر در مدت ۴۰ سال سلطنت خود چه خدمتی به افغانستان کرده و نمی‌شرد که به افغانستان بر میگردد؟**

دکتور صمد حامد با درک نزاکت مجلس و جسارت شماها گفتند! که سفر من شخصی و دیدن دوستانم میباشد و من کدام پیغام و نمایندگی خاصی ندارم که شما آنرا توجیه کنید و جلسه هم با همه سردیهایش به پایان رسید ولی در این ایام که باز پر زدن به کلاه مایه سر بلندی تان شمرده میشود و زیر کاسه چه نیم کاسه دارید؟ همان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه را کما فی السابق ولی نعمت خود می‌شمارید - که آفرین تان به این **شوروی شورویا آن بی نمکی!**

بسی حال بگویند که خود شما کی استید؟؟؟؟

اما شما خوب میدانید که نه مانند خودت مکتب گریز و فاسد بوده ام و نه دارای سوابقی شرم آوری که تعفنش را در سطور قسمت بخصوص نوشته آغای پرویز بهمن با همه سقوط های اخلاقی تان؛ نشر شده در کابل پرس در سال ۲۰۱۵ مکمل خوانده اید در در اخیر مطالبام آنرا عینتاً تکرار برای تان نشر میکنم که تا که زیر سایه درختش مکرر بنشینید؟

در تمام حیاتم نه دست بین و دست بوس کسی / والا حضرتانی / بوده ام و نه واسطه ساز! بلکه با ختم تحصیلات عالی در پوهنچی حقوق و علوم سیاسی / در بین ۱۸ نفر - دوم نمبر / و در تقسیمات سال اول صدارت داود خان شهید و شهید محمد نعیم خان معاون صدارت و وزیر امور خارجه / در جمله شش نفر - اول و دوم و سوم نمبر و ۲ نفر قندهاری و یک نفر پنجشیری / که یکی ما محمد زائی و اهل فامیل سلطنتی نبودیم - در وزارت امور خارجه مقرر شدم و ادوار ماموریتها در داخل و خارج وزارت خارجه نه مانند خودت والاحضرت شناس بوده ام و نه مستقیماً لندن رو! زیرا از سال ۱۹۵۴ تا ۲۰۰۳ / که اخیراً بحیث سفیر افغانستان در کانادا بودم / - همتم در بازوی خودم بوده و همه کتافات و جانیات برادر خائن روس شده ات / حیدر مسعود / را بصورت رسمی در مسکو شاهد بوده ام که قبلاً همه را خوانده اید و حال تکرار در زیر بخوانید!

اما خوب میدانم! شهید سید وحید عبدالله پسر مرحوم شهید سید عبدالله خان مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه بود که پدر شهیدش با جریان مذاکرات سرحدی دریاها ی پنج و آمو و کشک و مرغاب و مناقشات تخریب بستر آنها با شوروی

بضرر افغانستان - روسها اورا منحيث رئيس هيات و هم كميسار سرحدی و کارتوگراف افغان را قصداً در دریای آمو غرق کردند و اینکه از مرد مرد میماند و نه مثل شما؟- متهم کردن دوست گرامی ام سید وحید عبدالله را که در دور جمهوریت اول معاون وزارت امور خارجه و منشی مجلس عالی وزرا بوده و سابقه کاردانی خوبی داشتند پس یک قربانی افغانیت را نا جوان مردانه توهین نکنید. میدانم که با حسودیهها شما قدرت و کرکتر شناخت و تمجید نیک مردان و نیکوکاران را ندارید زیرا او مانند جناب مرحوم عبدالرحمن پژواک مرد راستین بود و از اول تا شهادت پیرو خط داود شهید!! و دیده میشود که خداوند هم نمیخواهد که مردودی ما نند شما با وجود درک واقعیتها - معقول و روشن ضمیر باشد! زیرا شما و جناب پوهنیار تان / که پائین تر میخوانید/ همیشه ابن الوقتانه و بنرخ روز زندگی کرده اید.

و حال بر میگردم به نور افگنی به جعلیات ماموریتی و سوابق سرایا مکدر تان!

هاشمیان آغا! دروغ و افترا بر خود شاخ و دم دارد؟! - و آیا بچشم اوستادانه شما ۱۰ سال و ۱۲ سال دور ماموریتی در وزارت مهمی ما نند امور خارجه / و نه کتابت فلان علاقه داری! / و نیز قونسل بودن و نبودن در دور ماموریت آن بعین نرخ دروغ بافانه معامله می شود؟ و ازین سجل تیره شما درکم این است که با بسیار محدودیت ایام ماموریت تان چه در مرکز وزارت / نه ۱۰ و ۱۲ سال و چه در سفارت/ بسیار کمتر از یکسال / و باز بسیار بسیار محدود بودن امور قونسلی در سفارت افغانستان در لندنیکه در تمام دور یک سال ۵ نفر افغان برای امور قونسلی یعنی تمدید یا تجدید پاسپورت و تصدیق اسناد افغانی/ بسفارت مراجعه نمیکردند و یا / حال زبان تیزی و قلم چرانی تان که حدود ۷۰ سال قبل را امروز وار طوری توضیح میدهید که گویا عجایب المخلوقی استید در حالیکه شما تفاوت دور ماموریت جعلی خود بین ۱۰ و ۱۲ سال را بخاطر ندارید و یا از خود میبافید پس وجدان مسئول تان کجاست که به آن باید مراجعه میکردید؟ که حتی تفاوت سکرتریت و قونسل بودن رانمی دانید- شما **پوهنخی** گم نامی را هم؟ به پایان رسانیدید؟! ماشا الله! و بالاخره بگوئید که آن **خانم انگلیسی جواهر شریک تان** که چند سالی در کابل با شما بود چه شد و با چه سرنوشت مجهولی لا درکش کردید؟؟؟؟؟

حال برآستی بگستاخی قلمی دیگر تان نظر بیاندازید که روزیکه چگونگی سفر رسمی سال ۱۹۷۷ شهید محمد داود خان به مسکو را نوشتم این فقط شما بودید که باز مگس دوغ شده / به نمایندگی از حیدر مسعود و قصر کریملن/ مطالب سخیف ذیل تان را با اطاعت کریملن - به عنوان ولی و اما به آدرس مرد با افتخار افغانیت! نشر کردید

از راپور آقای جمیلی میرهن است که این تنها آقای جمیلی است که برخلاف چشمدید و مشاهدات اکثریت اعضای هیات، **غرور و عصبانیت محمد داود خان رامپوشاند و از او یک قهرمان میسازد - قهرمانی که میدان سیاست را باخته بود و افغانستان را سقوط داد/**

یا علاوه میکنید: یکعده افغانها باین عقیده میباشند که **سردار محمد داود خان در ملاقات با پرژنف خود را "رهبر" پنداشته، عوض دیلوماسی از عصبانیت سرداری و قول تشریفاتی کارگرفته، خود و افغانستان را غرق ساخته است**

ببین رفیق هاشمیان! همیشه خواننده اید که رهبر بودن داود خان را افغانان مرد و آزاده تانید کرده اند و میکنند نه مسعود و هاشمیان کریملن چاکر و نه میر خبیر برده کریملن!! یعنی ۲ ناسید فروشی + میرک میانه رو!! که در همین مقطع زمانی- خود را با نوشته این لدر جهاد پیما مقایسه کنید که کدام تان روس پرست تر استید؟



شعار فیودال بلخ و برده روس منتشره -- فارسی- روسکو ۷مارچ ۲۰۱۳!!

اگر روسیه، ایران و هند بارهبران جهادی همکاری نمی‌کرد افغانستان وجود نمی داشت؟؟
عطا محمد نور والی بلخ که در مراسم یاد بود از هجدهمین سالروز شهادت عبدالعلی مزاری سخن می گفت تاکید کرد که افغانستان با کشور های همسایه خود روابط نیک دارد. و زمانیکه افغانستان نیاز مند همکاری کشورهای خارجی بود همین همسایه ها با افغانستان کمک کردند. پرو فیسل آغا بگویند که متجاوز کی بود !!

وبرمیگردم به اصل مطلب - با آنکه مرحوم داکتر علی احمد سفیر افغانستان در مسکو و محمد خان جلالر وزیر تجارت و دیگر اعضای هیات افغانی - مطلبی را مستنداً نوشته و بهمین سایت افغان جرمن آنلین ارسال کردم - پیام با معذرتی دریافت کردم که چون عجلتاً هاشمیان در هیئت تدوین / قاموس کبیر افغانستان / با ما مصروف است - از نشر مطلب تان معذرت می‌خواهیم .

و گرچه رول شما در آنجا هم دیری دوام نکرده و قاموس کبیر هم بدون ناز کشیدن های خودت پایان یافت ولی خودم با درک مشکل شان - ارتباط و احترامم را با ذوات گرداننده آن وبیسایت تا حال برقرار نگاهداشته ام که اینک وز وز بی وقت و بی پاسانه شما؛ مگس هر دوغ - بر کوچکتری سهو نشراتی آنها بلند شد !!

هموطنان ارجمند ! سفسطه و جنایت نویسی مسعود هاشمیان شده را در مورد رهبر " پنداشته داود خانی که جز بخدا به هیچ غنیمی تن نداد - بوجدان پاک و قضاوت آزاد شما در حالی محول میکنم که توجه کنید که این شاگرد انگلیس و پس خورده خور کی جی بی و موساد - درین ایام در مورد همان داود خان شهید چه مینویسد:

هاشمیان آغا ! در ابراز نظر ۲۵ مارچ ۲۰۱۷ خود مینوسد که - من موقف همیشگی خودرا تکرار می کنم که از همه خدمات ونوآوری شهید محمد داود خان و روا داری و خیرخواهی او برای افغانستان و پاک نفسی شخص محمد داود خان همیشه تقدیر و تمجید کرده ام، اما در پهلوی آن گفته ام که شناخت من از آن مرحوم در قاطر عده زیاد دیگر اینست که او خودخواه و دیکتاتور بود-

به اجازت هموطنان پاک سرشت از اوستاد میپرسم ! آیا آن مرحوم در گفتار و رفتار و دولتداری و روابط اجتماعی و مردمی خود - مانند شما دسیسه ساز و بی پاس و دروغ پرداز بودند؟؟ و آیا ما با بیچارگیهای امروز وطن و افغانستان هنوز بفراق همان دیکتاتور راستین و بالنتیجه سعادت آور و خود ارادیت نگهدار واقعی نمی سوزیم؟؟ پس هنوز هم که هنوز است

سخن سنجیده گو تا دوست را دشمن نگردانی - بحرف بی مروت آشنا بیگانه میگردد !

کافی خبردارم که پدر مرحوم تان یار دمساز خصوصی محمد هاشم خان صدراعظم بوده واز مرحوم نصرالله خان رئیس ضبط احوالات آن دور / پدر خان ضیا خان معروف / در محفل خصوصی شنیدم که گفتند - صدر اعظم صاحب کبیر هدایت اکید دادند بهمهمه مؤظفین خصوصی و محرم دور و بر دفتر صدارت و هم اقامت گاه شان در کوتی کول پهلوی قصر صدارت داخل ارگ امر کنید که هرگاه وقت و نا وقتی سید سرور آغا / پدر مرحوم شما / به حضور شان میاید و حتی که در بستر خواب باشم هیچ کس مزاحم و مانع او نشوند. پس با این پایه طوس / ولو گریختگی صنف ۱۱ بودید / آیا رسیدن تان بماموریت بیخار وزارت خارجه و سفارت افغانی در لندن برای شما مشکلی داشت؟! هرگز نه !!

میگفتند که شما از همان آوان جوانی؛ ناقرار و پدر آزاری بودید که پدر بیچاره تان از دل زار به همه میگفتند که خلیل را عاق کرده ام که در هیچ مجلسی آبرو مند ننشید و از هیچ مجلسی آبرو مند نخیزد / که اکنون عملاً بر خود چنین می بینید / و از بس که پدر بیچاره را بدر گرفته و بمرگ راضی ساخته و بستوه رسانیده بودید دست

بدامان والاحضرت محمد هاشم خان برده و التجا کرده بودند که شما جوان با وفا بدولت؟! را بوزارت خارجه بپذیرند و باز هم با مساعی والد گرامی تان هنوز عرق پای تان در آن وزارت خشک نشده بود که نه تنها سفارت افغانستان در لندن مقرر کردند و بلکه به مرحوم مارشال شاه ولی خان دانانند که شما را پینه سر زانوی خود بشمارند! و شما هم که زرنگی خودرا داشتید خوب موقف یافتید ولی با فی الضمیر شرربار تان روزی را که سفیر و خانم شان در سفارت نبودند فرصت را غنیمت شمرده با دستبرد به اقامتگاه شان تمام بکس گنجینه جواهرات خانم شان مرحومه شاهدخت ثمرالسراج را برداشته و با پناه بردن محرم بزیر دامان رفیقه انگلیسی و بالطبع دستگاه ام ای ۶ استخبارات انگلیس چند سالی را تا ختم دور صدارت محمد هاشم خان بعشرت و تربیه گیری استخباراتی و بالنتیجه بلند بردن سویه لسان انگلیسی مایه افتخار تان! - خاموشانه سپری نمودید.

هاشمیان آغا! امروز همان مجلس تشریفاتی خصوصی را در کابل بیاد میاورم که مرحومه شاهدخت ثمرالسراج با یاد آوری دور سفارت لندن و الطاف بخصوص شوهر شان بشما - داغ داغ یاد کرده و افزودند که درب را بر خود بسته و آن قدر فریاد زدم که خدا میداند و سفیر هم در مانده بود که با وجود از دست دادن کنجینه ام چطور مرا تسکین داده و این رسوائی داخل سفارت را خاموش سازد! تا اینکه برای حفظ نام و تشهیر نشدن افغانیت جلب همکاری سکاتلند یارد را هم لازم نشمرده و زهر سید خلیل را نوش و صبر بخدا کردم

ول شما سید خلیل خان با آغاز دور صدارت مرحوم سپه سالار شاه محمود خان غازی و نرمش اوضاع طبق مرام تان! با همان خانم انگلیسی تان بکابل تشریف آوردید و همان آش و همان کاسه که باز در اخیر هیچ کس ندانست که آن خانم انگلیسی تان کجا شد و چرا لادرک عمری؟

اینک خلاصه بسیارمطلب مؤجز مؤرخ ۱۵ نوامبر ۲۰۱۶ از طرف محترم آغای قاسم باز

پدرو کاکا های آقای سید خلیل الله هاشمیان از جمله افراد بودند که در برانداختن حکومت علم پرور و اسلامی محمد نادرشاه دست خود را با متمردين شنوار /محمد افضل خان و محمد علم خان / یکی کرده ،بمدت مدت شش ماه بطور چریکی بمقابل دولت ملی ان وقت مسلحانه جنگیدند و بعد از شکست فاحش شورشیان! که انها به پاکستان متواری شده، و به باداران پاکستانی خود پناه بردند اما پدر و کاکا های آقای هاشمیان که مامورین دولت بودند بزندان انداخته شدند. مگر بازم با آنکه سردار محمد هاشم خان حتی از زمان نائب الحکومگی خود در مشرقی روابط خاصی با ایشان داشت و به این فامیل در ان وقت زیاد امتیازات داد، ولی این ناشکران از ان اعتماد سو استفاده نموده و نمکدان را آلوده ساختند . حال هاشمیان به چی افتخار از خویشاوندی با این اغتشاشیون و پیوند های فامیلی با انها در ظرف یک ماه با نوکران پاکستان یاد کرده و پشتی بانی میکنند؟

حتی از یکی سران این فامیل بنام سید محمود پاچا / که هاشمیان نیز از او به بدی یاد میکند/ - در زمان امیر عبدالرحمن خان با ظلم بی حد بر مردم کدر - ولی بالاخر با ضرب شمشیر سپه سالار غلام حیدر خان چرخي - از افغانستان فرار کرده و بدامان انگلیس جا گرفت. **خوشحال بابا فرمائی:**

یه بل غشی یه تویک ویشتلی نه یم - که ویشتلی یم خو بیا یه خیل تویک یم-

وگر کفر زکعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی؟

جناب اوستا پاچا!! آنچه میخوانید داستان سازی و شر اندازی نیست! و بلکه خریطه اعمال و آئینه جمال و کمالات دیروز های خود تان است که باز هم میگویم تا شما پا از گلیم تان نمی کشیدید هرگز به تشهیر تان نمیرداختم تا هموطنان ما ازین بیشتر فریب جنده نویسی های تان را نخورند اما باید خوب متوجه باشید این شما بوده و استید

که با مردم آزاری - خود چلو صاف تانرا میکشید و کسانی منجمله اینجانب را وادار میسازید که سجایای واقعی تانرا خود بخوانید.

این جهان دار مکافات است و عمل - دیده گر بینا بود هر روز روز محشر است

پس همان نقطه پاک و خط راست تان را بگوئید - مگر احمد ظاهر شهید ۳۳ ساله که در روز تولدش؛ از طرف عمال پولیسی بختیار گل منگلی سرمامور قوماندانی امنیه کابل - به اتهام قتل خالده دختر سر سبیلش - بهم کاری و فریب مستقیم **سید محبوب پاچا - پسر مرحوم سید عاشق الله جان معروف** - مامور نازدانه بکلوریا پاس وزارت خارجه/ که خسر بره مرحوم محمد آصف ظاهر برادر شهید احمد ظاهر بود و یار بی جوره همیشگی آن شهید / نفر ثالثی وجود داشت که احمد ظاهر را با دو دختر پولیس اجنت بختیار گل به قتل گاه دره سالنگ ببرد؟؟ و ممیزه اوصاف شما نبوده؟؟

محترم باز ادامه میدهند که - وقتی هاشمیان بحیث سکرتر سوم سفارت افغانی در لندن وظیفه دار بود و با دزدی زیورات خانم سفیر کبیر فرار و لادرک بود سفیر افغانستان از اشفای این جنایت خجالت میکشید همه قصه را زهر مانند بلعیده و خاموش گذاشت اما بعد ها معلوم شد که چنانب شما پاچا با پناه بردن بخانه دختر انگلیس و بعداً خانمت شد؟؟ و پیوستن به دستگاه استخبارات انگلیس - ام آی ۶ - آرامش زندگی خودت را در لندن تأمین کرد. تا آن وقتیکه فامیل معظم تان فضای کابل و نبودن محمد هاشم خان در دولت را برای بازگشت شما و زن انگلیس تان مساعد یافته و هر طرف را خوب گل مالی کرده و بشما اطمینان داده بودند - که با گلدانه انگلیسی بکابل برگردید که ماموریت و وزارت خارجه تان هم صدقه جواهر شد!!!! - پس نکات دیگری را هم بدقت بنگرید

الف - ازبکنه آقای هاشمیان خود و فامیل خود را یکی از طرفداران و فدایان امان الله خان محسوب مینماید. درحالیست که پدر مرحوم هاشمیان در زمان اعلیحرت مان الله خان حاکم در پکتیکا بود، او دست خود را همراهی اغتشاشیون سلیمان خیل پکتیکا که طرفداران بچه سقو و ملا لنگ بودند یکی ساخته بود، زیرا ایشان زیر پرده در بین مردم سلیمان خیل بر ضد امان الله خان تبلیغات سو می نمودند.

ب - زمانیکه اعلیحضرت محمد نادر شاه قدرت را گرفت، مرحوم سردار محمد هاشم خان که با پدر و کاکای او برویت روابط خصوصی گذشته موقعهای خوب داد، زیرا پدر هاشمیان را از زمانی که محمد هاشم خان نائب الحکومه مشرقی بود بسیار از نزدیک و خصوصی می شناخت ولی این فامیل بسیار بی پاس بودند. اما هاشمیان صاحب امروز هم خود را امانی می شمارد، در حالیکه این فامیل تعویض نویس از اوایل سلطنت محمد نادر شاه با هاشم خان بسیار بسیار مقرب خصوصی بودند و بلی! و مردم ما خوب میدانند که اینها همان تعویذ نویسانی بودند که اعلیحضرت امان الله خان را تکفیر نمودند.

هاشمیان انقدر یک انسان علیل و مریض است، که وی تا انوقتیکه از دفتر پادشاه سابق اعلیحضرت محمد ظاهر شاه از روم بخاطر چاپ مجله شان، به وی کمک پولی و مالی میرسید وی در انوقت ظاهر شاهی بود. ولی وقتیکه آن چشمه پول سر هاشمیان خشک شد، وی از ظاهر شاه روگردان شد. و وی در سایت افغان جرمن - انلاین نوشت که من دیگر ظاهر شاهی نیستم!

آقای هاشمیان، من (قاسم باز) در سال ۲۰۰۷ در کابل همراهی دو نفر یکه آنها در آنوقت چی در روم وچی در کابل در دفتر پادشاه فقید کار میکردند، من از شما در مقابل ادعاهای آنها از شما دفاع میکردم ولی آنها برایم ثابت ساختند که یک وقت از روم از دفتر شاه سابق بشما بخاطر نشر مجله تان خرچ و مصرف ان مجله تان پول داده میشد و شما منکر! . جناب هاشمیان، من چند وقت قبل در دریچه نظر سنجی بشما نوشتم که من میخواهم شما را بلبل وار به گپ بیاورم، و

شما را از تذکر رفتن به فاتحه میر اکبر خیبر پشیمان سازم، من تنها از رفتن تان در فاتحه میر اکبر خیبر، خبر داشتم ولی شما به چی افتخار از اشتراک تان در ان مارش که بخاطر جنازه میر اکبر خیبر ترتیب گردیده بود شما پای پیاده انرا مشایعت نمودید، همچنان من برایت نوشتم که شما بعضی اوقات به رهبران حزب پرچم محافل خصوصی داشتید، شما بلبل وار و به بسیار افتخار از قدم زدن تان در مکروریان و محافل شب نشینی تان در منزل تان بجرات یاد اوری نمودید، افرین و صد افرین به این جرات تان!

خوانندگان گرامی. من ارتباطات هاشمیان را به حزب پرچم و رهبران ان حزب را افشاه نمودم و از رفتن هاشمیان در مراسم دفن میر اکبر خیبر و از محافل شب نشینی انها پرده برداشتم. اما خود هاشمیان در افغان – جرمن اتلاین مورخ ۱۵ نوامبر ۲۰۱۶ به چی تمطراق و افتخار نوشت. که « بلی من با ببرک کارمل، سلیمان لایق، بارک شفیعی، نور احمد نور ارتباطات داشتم از طرف روز در مکروریان باهم قدم میزدیم، بعضی اوقات انها بمنزل من میامدند. ان ها مرا خوب درک کرده بودند که من یکی از مخالفین سر سخت محمد داوودخان ریس جمهور ان وقت هستم » من قاسم باز از خدای خود شکر گذارم که بحیث یک خاړنوال و مدعی العموم، بدون زور و فشار، اکره لت و کوب، حبس و زندان، زنجیر و زولانه از شما جناب سید؟ خلیل الله هاشمیان، در باره ارتباطات تان با حزب پرچم اعترافات کتبی گرفتم. ولی اینرا هم خوب میدانم که اعضای حزب پرچم از شما سو استفاده زیاد نمود، و در اخیر انها شما را مانند یک تیکه چنل استعمال شده بدور انداخت، زیرا انها فولاد های اب دیده کریملنی بودند و شما را خوب میشناختند. ج - هاشمیان بخاطر دزدی جواهرات خانم مرحوم مارشال شاه ولی خان از وظیفه سکرتریت سوم سفارت افغانی در انگلستان از وظیفه دیپلوماتیک فرار گردید. و در فرصت بسیار کوتا با رفیقہ انگلیسی عروسی کرده از وزارت خارجه رانده حساب شد

د - هاشمیان تقرر من را بحیث خاړنوال در وزارت عدلیه انوقت، نفوذ پدرم وانمود میسازد. ولی وی این را نمیگوید که قاسم باز بحیث یک تبعه افغان و بحیث فارغ التحصیل رشته فلسفه حق داشت که بحیث یک خاړنوال مثل دیگر مامورین و خاړنوالان مقرر شود. من از آقای هاشمیان سوال دارم و میخواهم بدانم که جناب شما با کدام تحصیلات عالی، فهم و دانش و چی ارتباطات شامل ماموریت رسمی در وزارت خارجه شدید، در انوقت که شما ماموریت رسمی وزارت امور خارجه افغانستان را کسب نمودید درجه تحصیل شما چی بود؟ و مگر شکر خدا نه دارای فامیل تعویذ نویس، شوست، جادوگر مثل هاشمیان بوده ام که در چشم مردم بیچاره بخاطر پول، روغن زرد، تخم، و مرغ و گوسفند خاک میانداختند

من تا حال در هیچ مورد در باره شهید والامقام محمد داوود خان مرحوم زیاده روی و مبالغه نکرده ام بلکه از حقانیت وی در برابر دروغگویان مردانه وار دفاع کردم و میکنم. چرا و بخاطر چی هاشمیان و امثالهم که دروغ های انها را افشا میکنم مرا بنام وکیل الدعوی محمد داوودخان مسما میسازند. من به این آقایون واضح می گویم که بلی محمد داوودخان ولی نعمت من بود، من نمک خور ان بزرگوار هستم، بنام شان افتخار میکنیم. به پیش خدمتی شان میبالم من در فامیلی کلان و تربیه شدم که نان شان را از راه حق حلال بدست میاورند، نه مثل فامیل هاشمیان و از راه تعویذ نویسی !.

این هم ماجرای همدردی و دور با افتخار اوستادی پوهنتون تان با مطلبی به افتخار مشایعت جسد میر اکبر خیبر !

اسم: سیدخلیل الله هاشمیان محل سکونت CA : تاریخ 07.03.2017 :

پیرامون مراسم تشییع جنازه میراکبر خیبر

من بعد از هفت سال تحصیل در امریکا، در حدود سه ماه قبل از قتل میراکبر خیبر بکابل رسیدم و در اپارتمان خودم در منزل اول بلاک ۲۸ الف زندگی میکردم (این اپارتمان را قبلاً در زمان صدارت مرحوم اعتمادی خریداری کرده بودم). میراکبر خیبر را قبلاً میشناختم، زیرا دوست و همفکر نزدیک برادرم داکتر سیدحیدر مسعود (وزیر اطلاعات و فرهنگ دوره پرچی) بود. در بلاک پهلوی ما بارق شفیعی و نور احمدنور (داماد بارق شفیعی) هر دو در یک اپارتمان بودند و در بین ما فقط یک کوچه حایل بود، ورنه هر دو اپارتمان در منزل اول همسایه بودیم. خیبر که همیشه بدین دوستان خود در اپارتمان بارق شفیعی می آمد، خودش نیز در یکی از بلاکهای عقب بلاک ما زندگی میکرد، دوبار بدین من آمد. من میدانستم که او پرچی بود و او میدانست که من مخالف ایدئالوجی آنها میباشم؟! **و سالها قبل درین باره بحثها و مناقشاتی داشته بودیم** - بهمین ترتیب شناخت و مراودات ما دوام داشت. با عرض احترام - سیدخلیل الله هاشمیان - ۶ مارچ ۲۰۱۷

حال برای تنویر مجدد خاطر فراموشی تان - افتخارات لینن شعاری و افغان کشیهای ناسیدانه حیدر مسعود برادر جانا جانی تانرا که بتاريخ ۲۸ اگست ۲۰۱۴ برای شما نوشته بودم - **تکرار ولی با اختصار؛ دو دسته تقدیم میکنم!** که هموطنان پاک سرشت با دیانت ما نیز بدانند حیدر مسعود خودت تا چه حد خائن و بی مقدار بوده .

اها! اول - برادر روس شده تان معین بودند نه وزیر زیرا شخصی بنام خیال محمد وزیر و اما موقف برادر تانرا از زبان شخصی که در آن زمان مامور عالی رتبه را دیو تلویزیون کابل بودند و حال مسکونه نزدیک ما شنیدم که مقام و موقف حزبی **حیدر مسعود خودت** را چنان بالاتر از آن می شمارند که حتی بعضاً شبانگهان ببرک کارغل رئیس شورای انقلابی شما از ارگ برای دیدن و گرفتن هدایت بحضور برادرت در رادیو کابل مشرف می شدند!!! و لطفاً بدقت بخوانید:

کفر اگر از کعبه برخیزد؟! کجا ماند مسلمان؟! / و عین متنیت که در ۲۸ اگست ۲۰۱۴ برای تان نوشتم:

درین جا میخواهم خاطره مستندی زمان سفیر بودن مرحوم جنرال محمد عارف در مسکو را که خودم بعد از لغو ریاست کلتوری بحیث آمر ۱۲۰۰ نفر محصل ملکی و امور روابط فرهنگی عقب یونیورسیتی مسکو و ۱۰ کیلومتر دور تر از دفتر سفارت از طرف وزارت امور خارجه در مسکو مؤظف بودم و تلفون سفیر کبیر برایم رسید تا هرچه زودتر ایشان ببینم با رسیدن بسفارت کبیرا **نامه خاص و محرم و عاجلی** را بمن دادند که از طرف مقام وزارت امور خارجه و به امضای وزیر امور خارجه رسیده - و چنین مستشعر بود:

شما میدانید که حسب مواد مندرجه موافقت نامه فرهنگی بین دولت افغانستان و دولت شوروی - باید آن محصلینی که مخصوصاً دوره دفاع (اسپارنتوری = دوکتورای) را میگذرانند بدون ضیاع وقت بوطن برگردند .

اما نامه خاص و راساً وزارت اطلاعات و کلتور حکایت و شکایتی دارد که دکتور حیدر مسعود محصل آن وزارت از یک و نیم سال به این سو تحصیل خود را تمام کرده و حاضر به بازگشت بوطن نیست لذا اقدام فوری کنید که او بدون ضیاع وقت بوطن برگردد.

حسب مشوره و هدایت سفیر کبیر - مستقیماً از دفتر شان و نه توسط سکرتریت سفارت بدقت جناب لاپین معین وزارت امور خارجه شوروی - (با ارتباط به امور کشورهای شرق میانه منجمله افغانستان) - تلفون کرده و وقت ملاقاتی برای سفیر کبیر افغانستان خواستم - که فردا ساعت ۱۰ قبل از ظهر را معین کردند.

فردا بهمان ساعت بعد از تعارفات معمول سفیر کبیر افغانستان از ایشان خواست که به وزارت تحصنلات عالی شوروی تفهیم نمایند که هرچه زودتر دکتور حیدر مسعود به افغانستان برگردد. آغای لاپین که از جرایبان اطلاع نداشت با وعده همکاری، فرصتی خواست که با تماس با مقامات مربوط شوروی - نتیجه را بما اطلاع دهد . که دو روز بعد و به خواهش آغای لاپین

ملاقات دوم صورت گرفت

وایشان گفتند که نه تنها با وزارت تحصیلات عالی و بلکه با مقامات بلند تر شوروی و حتی دوستانه بگویم با کمیته مرکزی حزب کمونسنت (مارکسیزم لیننیزم) شوروی تماس گرفتیم و مگر جواب ایشان این بود که متأسفانه دکتور حیدر مسعود از اینکه تابعیت شوروی را داشته و عضو رسمی کمیته مرکزی حزب ماست - و ما به او شدیداً ضرورت داریم؛ فلذا از رفتنش به افغانستان معذرت میخواستیم!

درینجا قویاً قابل تذکر میدانم که برادر بزرگ تان مرحوم سید محمد امین مسعود/ سابق مدیر روابط قونسلوی وزارت امور خارجه و همین **حیدر مسعود روس شده**؛ همه برادران و اعضای فامیل تان و شما (مسعود) بودید چرا شما سید خلیل مسعود! بعد از کمالات و تاپه خوری لندنی تان // هاشمیان شدید؟؟ و در نهایت باز هم شما استاد گران مایه چشم و چراغ افغانستان بعد از مرگ حیدر مسعود در آلمان - **با طی هزاران کیلو متر** به آلمان سفر کردید تا با ریختن اشک هم مسلکی و خاک ریزی بر جسد پلید و نفرین شده ضد مردمی و دشمن اسلامی حیدر مسعود / مرده آن برادر فاسدت تان را در آلمان - **جنازه اسلامی و مسلمان نما!!!** خاک بسر کردید!؟! که منافقت خودت را در سیادت و اسلامیت و افغانیت قویاً آشکار میسازد .

پس در دور اوستادی تان در پوهنتون کابل - نتیجه همه این حکایات این بوده که روز ملنگی های تان در جلسات اتحادیه استادان و کشف الحال شان ولی شب پلنگیهای تان **با سال ها بحثها و مناقشات با رفقای کریمان مآبانه!** عملاً سر به نیست شدن و قربانی ها و ستم کشی های بی دریغ استادان پاک سرشتی مانند دوستان ازجندم - شهید دکتور فتاح همراه / طبیب رادیو/ و شهید دکتور محمد اختر مستمندی و امثال شان بوده اید و مبین آن است که شما امروز از برکت خون ناحق آن قربانیان ملی پاک فطرت از یک طرف و قهر خداوند عادل از طرف دیگر به رسوائیهای بر خوده اید :

/ که زدن خدا صدا ندارد و اگر زد دوا ندارد /

و اگر امروز بلبل وار و نا خود آگاه! چنان معترف و قلم پرداز سر گذشت جنایات واقعی خود و حیدر لینن پرست و دنگل چیان تان شده میروید که آبرو زیری و قهر خداوند اندرین جهان بر شما - ازین قوی تر و بد تر نمیشود!!

حال سعی میکنم هرچه مختصر تر بر هجویات آغای هاشمیانی که هنوز فکر میکنند با سکوت دور زمان و توقف عقربه ساعت جهان در همان ایام نو جوانی در سفارت افغانستان در لندن با جناب عبدالرحمن خان پژواک **مستشار مطبوعاتی*** و جناب سید مسعود خان پوهنیار سکرتر اول در جوار آطاق سفیر کبیر افغانستان مارشال شاه ولی خان نشسته ولی راپور امروزی خود را مینویسند!

چرا شما جولانها شده تانسته می دزدید / و چرا بی سبب زحمت قد و اندام گرفتن قوانین دولتی و مقررات وزارت امور خارجه و روابط ذات البینی جهانی ما را که تابع حقوق خصوصی بین الدول است درین ایام ادبیات ندافی تان عهده دار می شوید که شرم است زیرا ممیزات و مقررات روابط جهانی در چوکات حقوق خصوصی بین الدول / مانند تولدات- و فیات - ازدواجها - سیر و سفرها و همه امور قونسلوی و صدور یا تجدید و تعوض پاسپورت ها و کسب تابعیت و یا ترک تابعیت و یا طرد از تابعیت و حق رأی و کاندید شدن و کاندید کردن و غیره - مسایلیست - جزو پروگرام پوهنهی حقوق و علوم سیاسی و نه ادبیاتی که شما حافظ وار خود را - قونسل معرفی نموده اید

آنچه خودم در داخل وزارت خارجه و بخصوص نمایندگی های سیاسی افغانی در خارج و هم چنان در طرز تشکیل نمایندگی های دیگر کشورها ی جهان در افغانستان و جهان دیده ام - مثلاً مرحوم دگر جنرال ارکان حرب عبدالرزاق خان میوند /

که با برگشت بکابل در کرسی ستر جنرالی قوماندان حربی پوهنتون شدند و سپس تورن جنرال شهید عبدالله روکی سلیمان مطابق مقررات بین المللی فقط عنوان اتشه نظامی و همچنان جناب مرحوم محمد آصف مایل سابق معین وزارت معارف برای اداره امور فرهنگی و محصلین افغانی در مسکو در چوکات لیست کوردیپلوماتیک وزارت خارجه شوروی فقط عنوان اتشه کلتوری را در قطار اعضای سفارت افغانستان در مسکو داشتند و جناب مرحوم توریالی اعتمادی رئیس کلتوری در چوکات سفارت افغانستان در واشنگتن فقط موقف اتشه کلتوری را داشتند ولی چرا شما برای مرحوم عبدالرحمن خان پژواکی که انشاءالله امروز روحاً در عالم علیای خود خواهند بود کلچه خود سازی کرسی بخشی کرده و ایشان را مستشار لقب میدهید - نه اتشه! زیرا شما که در همان چند روز همه اش در فکر جواهرات بودید پس شمارا به تاج بخشها چه کار؟؟

اما حال دلایلی قناعت بخشی را در مورد اعمال یا اطوار جناب مرحوم سید مسعود پوهنیار بشما عرضه میکنم که بدانید دوستان شما مانند خودتان! چقدر زود جامه بدل میکردند و موقف حلزونی را بخود میگرفتند!

ما و شما همه می دانیم که ایشان فرزند مرحوم مغفور جناب میر صاحب سید قاسم خان - یکی از جوانان منور و مبارز و مشروطه خواهان آغاز قرن ۲۰ و وطن و یکی از زجر دیده و شکنجه کشیدگی ترین دور صدارت هاشم خان بوده و با ختم آن دور تاریک ایشان یکی از ذواتی بودند که در دور صدارت مرحوم شاه محمود خان صدراعظم و بخصوص با عروج قدرت و دست اندرکاری دو برادر وطن دوست - محمد داود و محمد نعیم - نه تنها مورد احترام و اعزاز قرار گرفتند و بلکه در اول بحیث وزیر عدلیه و سپس بحیث سفیر کبیر افغانستان در جکارتا / اندونیزیا / عز تقرر حاصل کردند / که این ایام را با وظیفه داری در وزارت امور خارجه شخصاً وارد بوده و به احترام شان رسیده بودم و حتی با احترام به اشان قبول کردند که حبیب الله خان مامور پولیس / خواهر زالده و داماد شان / بحیث سکرتر اول سفارت با ایشان جکارتا بروند و برای رفع خلای امور سفارتی یکنفر سکرتر دومی / مرحوم لطیف جان معاذالله / را با ایشان مقرر کردند که قبلاً چه در مرکز وزارت و چه در خارج در سفارتکبرای افغانستان در پاکستان وارد بوده و مشکلی نداشتند.

پس بپاس این پدر ملی - شخص صدر اعظم شاه محمود خان و همین داود خان و نعیم خان - سعی کردند با تماس با پسر شان جناب سید مسعود پوهنیار را فرصت دهند که با تغییر ماموریت از وزارت معارف یا ریاست مستقل مطبوعات آن وقت؟ بوزارت امور خارجه پذیرفته شده و سپس به لندن بحیث سکرتر اول مقرر کنند.

و اما وقتیکه سخن از کرکتر ذاتی می آید مثالی دارم که مو را از خمیر پوهنیار صاحب جدا میکند!

زمانیکه مرحوم شاه محمود خان صدراعظم با عزم سفر به امریکا و تدارک زمینه قرضه و برای تأمین پروژه انکشاف وادی هلمند از طریق لندن عازم امرکا می شدند - در دعوت خصوصیکه از طرف سفیر کبیر افغانستان در لندن مارشال شاه ولی خان برادر شان - با حضور اعضای سفارت و محصلین افغانی در لندن - ترتیب داده بود- ضمن تبصره عمومی - شاه محمود خان با یادی از گذشته - مرحوم محمد نادر شاه را محصل استقلال افغانستان نامیده بودند که با خموشی اهل مجلس - مرحوم عبدالرحمن پژواک سر بلند کرده و گفته اند که والا حضرت! شما نباید شخصیت و مقام سلطنت اعلیحضرت امان الله خان را فراموش کنید زیرا ایشان بشکل ملی و جهانی محصل استقلال افغانستان شناخته میشوند. شاه محمود خان رو به جناب پژواک کرده که - بچیم این حرفهای را که میزنم خودت نمیدانی زیرا در آنوقت خودت در شکم مادر بوده ای. مرحوم پژواک رو به ایشان کرده و گفته اند که والا حضرت در شکم مادر بودن ماهیت همه ما است ولی واقعیت باید گفته شود.

بعد از ختم مجلس - جناب پژواک بدفتر خود رفته - استعفاى خود را از وظیفه نوشته و بفرمای آن دوباره عازم کابل شده بودند ولی در بین مجلس - اول پیاله و دُرد - جناب پوهنیاری هم بوده که با دست بوسی هر دو والا حضرتان درست قر گفته

و بوظیفه مقدس خود دوام داده بودند.

شاید جناب مسعود آنزمان / هاشمیان امروز / در همچو جلسه بوده اند؟ یا نمیخواهند حرف مرا تائید کنند ولی مرد شایسته و عسکر صادق وطن - جناب مرحوم دگر وال شاه جان خان طوطاخیل که در آن ایام محصل نظامی افغانستان در لندن و حضوراً در مجلس مذکور بوده اند این جلسه و یادگار تاریخی را برایم حکایت کرده بودند که در راستی کلام شان - که امروز در سر زمین مرقد مبارک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مدفون اند - ایمان کامل دارم .

ولی زمانیکه در سال ۱۹۵۴ شامل مامورین دولت در وزارت خارجه شدم - پوهنیار صاحب را که بعد از مرحوم قسیم خان نعیم مدیر روابط امور قونسل شدند شخصاً میشناسم و بخصوص در ایامیکه بنابر بحرانات عابده روابط سیاسی بین افغانستان و پاکستان قطع شد و سپس برای افتتاح مجدد آن مرحوم داکتر عبدالظاهر خان سفیر در کراچی شده و با اعضا رفتند - دولت لزوماً با حفظ حقوق و مزایای رتبی جناب مرحوم سید تاج الدین خان مامور رتبه اول - مدیر عمومی آرشیف را بحیث قونسل افغانستان در پشاور و جناب سید مسعود پوهنیار مدیر امور قونسل را بحیث قونسل افغانستان در کوئته / هر دو در کرسی رتبه ۴ مقرر کردند و مدت وظیفوی لزومی شان دوام دار نبود که جناب سید تاج الدین بحیث سفیر افغانستان در عربستان سعودی مقرر شده و بعد از مدتی در همانجا وفات شدند. آغای پوهنیار دوباره بمرکز و بهمان مدیریت قوسلی دوام دادند که دوستی بسیار نزدیکیکه با شهید نور احمد اعتمادی مدیر عمومی سیاسی و بعداً معاون وزارت و سر پرست آن - داشتند و همیشه ایشان را مسعود جان خطاب میکرد که ایشان را در کابینه نو خود بحیث رئیس مستقل قبایل بردند.

و این احترامات تا زمانی دوام داشت که داود خان رئیس جمهور افغانستان بعد از خود و برادر خود محمد نعیم خان نماینده خاص فوق العاده و بعد سید وحید عبد الله اول - معین سیاسی و سپس معاون و سر پرست وزارت و منشی مجلس عالی وزرا همین آغای سید مسعود پوهنیار معین اداری را **موقف سیاست مدار چهارم** در افغانستان دادند.

هاشمیان صاحب راست میفرمایند که پوهنیار صاحب در دور حیات رئیس جمهور اول بحیث سفیر در روم مقرر شدند ولی یک رمز دیگر وزارت خارجه و روابط سیاسی بین کشورها را نمایندند که وقتیکه مثلاً نه تنها جمهوریت اول و بلکه هر رژیم دولت داری در افغانستان بکلی منقلب شده - یکی از اثرات منفی آن پرنسیپاً عدم ذیصلاح شدن همه سفرا در تمام جهان بوده که اگر حکومت نو بدولت رسیده رسمیت و موقف سفیر سابقه را تائید نکرده و اعتماد نامه جدیدی برای تقدیم به آندولت برایش رسماً صادر نشده و با طی مراتب رسماً به رئیس دولت متوقف فیها تقدیم نکند - آن شخص سفیر معزول پنداشته شده و فوری باید آن کشور را ترک کند که مثال عنده آن سفیر شدن دور سلطنت محترم داکتر یوسف خان - سابق صدراعظم - بمسکوبود که بعد از ۴ روز مواصلت شان تغیر رژیم سلطنت به جمهوریت در حالی در افغانستان آمد که ایشان ۲ روز بعدش اعتماد نامه خود را تقدیم میکرده و سفیر بر حال می شدند. ولی از مرکز هیچ هدایتی نرسیده و داکتر یوسف خان در حالیکه همراه شان بودم اندری گرومیکو وزیر خارجه شوروی را ملاقت کردند که اونها میدانستند که ایشان سفیر شدنی نیستند. مگر گرو منیکو بسیار با اعزاز و اکرام با اوشان جلسه و تبادل نظر داشتند. که فردای آن شخص داکتر یوسف خان تکت پرواز خود بکابل را تدارک کرده و لحظاتیکه محمد نعیم خان بحیث نماینده فوق العاده رئیس جمهور افغانستان با سید وحید عبدالله معیت سیاسی وزارت خارجه به مسکو رسیده و داکتر محمد یوسف خان در میدان هوایی ایشان را استقبال کردند - در همان جا با ایشان خدا حافظی کرده و فردای آن عازم کابل شدند. که بهمین طریق تمام سفرای افغانستان تابع شرایط به خصوص خود شدند .

حال هاشمیات صاحب ! همانطوریک عرض کردم موقف سفرا تجدید نظر شد - موقف جناب پوهنیار شما هم نه تنها تجدید نظر شد و بلکه یکی از سفرای ارجمندی بود که در رژیم خلقی هم احیای مجدد شده و بحیث نماینده رفیق تره کی

یدولت ایتالیا معرفی و طی مراتب مجدد تشریفات تقدیم اعتماد سفیر کبیر / اول داودی - و اینک دوم تره کی ؟ / شدند. حال برای ثبوت ادعای بجای شما سند افغان دیگری را برای تان عرضه میکنم که :

http://www.afghan-german.com NE محترم نبی یار افغانی که خودم ایشان را نمی شناسم بتاریخ ۲۷ / ۷ / ۲۰۱۷ تحت عنوان **بگو بار خدایا تویی** شرح مفصلی با معرفی خود که از ولایت پروان و پدر شان تاجر و زمین دار و شخص منوری بوده و خود موصوف بعد از تحصیل در وطن تا ختم یونیورسیتی و بخصوص با علاقه مندی به اینکه تا روم برسند و بچشم خود ببینند که شاه سابق در چه قصر لاجورد و زمرد نشانی زندگی میکنند - می نویسند // خوب بیاد دارم که افراد و اشخاص در آن زمان در مورد زندگی شاه سابق در روم یاد آوری نموده میگفتند که پادشاه سابق افغانستان سرمایه های ملی افغانستان را به تاراج برده و در اروپا خصوصاً در کشور ایتالیا و پله های با عظمت تعمیر نموده و در اکثر بخش های آن و پله ها از سنگ های لاجورد افغانستان استفاده شده است و حتی در حسابات بانکی شان بصد ها میلیون دالر از پول بیت المال را برای عیش و نوش خود ذخیره نموده اند .

شرح قلمی شان بیشتر از ۳ صفحه را با احوالات همه جانبه وطن و وقایع اطراف آن در بر میگردد که درج مکمل آن برای شما محترمان تکرار مکررات و ضیاع وقت خواهد بود ازین رو فقط بهمان نکاتی توقف و اتکا می کنم که به ایام واقعیت های زندگی و تفاوت قضاوت های درست تا بد و افترا و دروغ !! / حسب صوابدید استاد هاشمیان / مرتبط میباشد! - محترم نبی یار :

محترم نبی یار مینویسد: لهذا بمناسبت دهمین سالگرد وفات مرحوم اعلحضرت محمد ظاهر شاه سابق افغانستان که روح شان شاد باد که ایشان بعد از خلع از سلطنت در شهر روم کشور ایتالیا پناهنده گردیدند. اما همه کلمات در ذهن و فکر مثلی خط روی سنگ حکاکی شده بود و هیچ فراموش نمیشد و همیشه آرزو میکردم که یک روز بتوانم به کشور ایتالیا سفر نمایم و این کاخ ها را از نزدیک ببینم. از قضای روزگار بعد از سقوط حکومت داکتر نجیب کمونست زمینه سفر به کشور ایتالیا برابم فراهم گردید. از زمان ورود بشهر روم درین فکر بودم تا زمینه ای مساعد گردد که شخص اعلیحضرت محمد ظاهر، شاه سابق را در کاخی ببینم که در ساختمان آن از سنگ لاجورد افغانستان استفاده صورت گرفته است و باآلا خره آن آرزو هم بعد از گذشت چند روز بر آورده شد و در یکی از روز ها با یک تعداد از دوستان به دیدار ایشان برویم. منزل شاه سابق در قسمت شمال و یا شمال غرب شهر روم در ارتفاع بلندتر از شهر روم که به شکل یک تپه ای دور و دراز بود موقیعت داشت، در قدم نخست به منزل سردار ولی و با همراهی او به استقامت منزل شاه سابق حرکت نمودیم، زمانی که به محل سکونت شاه سابق رسیدیم و بطرف منزلی که شاه در آن اقامت داشت نگاه کردم یک تعمیر برنگ کریمی متمایل به سفید مقابل چشمانم قرار و یک موتر پولیس ایتالیایی در نزدیکی دروازه منزل شاه مسئول امنیت خانه بود بطرف اتاق پذیرایی رهنمایی گردیدیم شخص اعلیحضرت در داخل سالون تشریف داشتند و از ما استقبال گرم نموده و جویای حال و احوال هر کدام ما گردیدند، در همان لحظات نخست متوجه شدم که شخص حضور اعلیحضرت دارای یک شخصیت متواضع است به خاطریکه جناب شان برخالف انسانهای خود خواه و متکبر که در بالاترین قسمت سالون و یا مهمانخانه اخذ موقیعت میدارند و با تکبر صحبت می دارند، بود. ایشان در قسمت وسط سالون بالای یک چوکی نشستند و ما ها در قسمت بالایی سالون در کوچهای موجود نشستیم. از شخص بنده در مورد سوابق و محل اصلی زندگی پرسیدند وقتیکه در مورد معلومات دادم دفعته در مورد درختان توت که دو طرف شاهراه کابل در پروان شمالی که ایندرخت ها به خواهش شخص خود شان در دوران سلطنت غرس گردیده بود و نمای بسیار زیبای را خصوصاً در فصل بهار و تابستان به این قسمت از شمال کابل میداد و این سرک را از ساحه کاریز میر الی پروان زیر پوشش داشت که در جواب معلومات لازم خدمت شان عرض نمودم که آن درخت های انبوه توت در زمان تره کی و حفیظ الله امین تحت نام باز سازی شاهراه کابل پروان قطع گردیده درین دید وادید با شاه

سابق احساس کردم که ایشان شخصیت و کرکتر بسیار حلیم، آرام و فقیر مشرب دارند، درحالیکه صحبت ها جریان داشت من بهر طرف سالون نگاه میکردم تا ببینم که در کدام قسمت ازین ساختمان سنگ لاجورد افغانستان استفاده گردیده است و درین وقت به طرف فرش و فرنیچر سالون هم نگاه میکردم ولی هیچ چیزی نظرم را جلب نکرد که نشان دهنده اشیای قیمتی و ظریف افغانستان بوده باشد و بخصوص از معدنیات لاجورد و یا زمرد!

آعلیحضرت از نظر مالی و اقتصادی در سال های اول که از قدرت خلع گردیده بود مانند سایر شاهان مخلوع وضع زندگی مناسب حال نداشت و بعد از تفاهم با دولت در زمان ریاست جمهوری محمد داود ماهانه مبلغ ده هزار دالر بشخص شاه و ماهانه مبلغ سه هزار دالر به هر عضو خانواده شاه بشکل مستمری و یا معاش تعیین گردیده بود / **اما قزاز اظهار هم مجلسی مستقیم ۱۹۸۲ محترمه شاهدخت بلقیس در روم شنیدم که - ماهوار ۱۰۰۰۰ دالر از عواید ملکیت کاریز میر شخصی شاه برای شان به روم انتقال داده میشد که شخص شاه و ملکه ۳۰۰۰ دالر را برای خود و بقیه را برای شهزاده احمدشاه و شهزاده نادر و نواسه ها تقسیم میکرد - سردار عبدالولی سر پای خود یود - ج ج / که باید بشکل ربع وار تادیه میگردد. به اساس ملاحظه و مطالعه اسناد رسمی آرشیف در بخش مالی سفارت افغانستان در روم در بین سالهای ۱۳۵۳ الی ۱۳۵۶ به امضای آقای مسعود پوهنیار سفیر افغانستان در آن زمان در روم مکاتیب متعددی بین سفارت و وزارت امور خارجه افغانستان تبادل گردیده و محتویات مکاتیب بوضاحت نشان میداد که این مستمری یا معاشات بوخت و زمان آن از کابل حواله نمیکردید و شاه به شکل متواتر از مشکلات مالی بسفارت افغانستان در روم شکایت داشته و تقاضای پول مستمری را مینمود که کاپی مکاتیب هم در آرشیف مدیریت محاسبه وزارت خارجه و هم در آرشیف سفارت افغانستان در روم موجود است. این مستمری بعد از کوتاه ۷ ثور ۱۳۵۷ کمونستان قطع گردید که طبق از اظهارت یکی از اقارب نزدیک شاه در روم شنیدم بعداً دولت شاهی عربستان سعودی حاضر گردید ماهانه در حدود چهل الی پنجاه هزار دالر طور کمک به این خانواده پرداخت نماید / **اما محترمه شاهدخت بلقیس آن مبلغ را ۲۰۰۰۰ در ماه یاد میکرد که سفیر عربستان هر ماه طی چکی آن را به ایشان تسلیم میداد - ج ج و بعد که رفت و آمد ها و مصارف شان زیاد شد مبلغ کمی هم زیاد شد/ که تصدیق این مسله را سالها بعد از جناب دوکتور عبدالستار سیرت مشاور خاص پادشاه سابق طی یک مصاحبه خاص تلویزیونی با محترم محترم خطاب متصدی تلویزیون پیام افغان در لاس انجلس کلیفورنیا شنیدیم****

موضوع جالب دیگر اینکه خانواده شاه سابق در آن زمان پاسپورت افغانستان را هم در اختیار نداشتند و تصادفاً در یکی از روز ها بنده نگارنده این مضمون (جهت اخذ ویزه خویش به دفتر مربوط در وزارت خارجه ایتالیا مراجعه نمودم و زمانی که با فرد مسؤول دفتر ویزه هم صحبت شدم و پاسپورتم را ملاحظه نمود و دانست که من از افغانستان هستم بدون چون و چرا برابم گفت که پاسپورت های خانواده شاهی افغانستان هم اینجا است که باید ویزه شان اجرا گردد و آنها را از روی میز بلند نموده برابم نشان داد و زمانیکه به آن پاسپورت ها نگاه کردم دیدم که چندین جلد پاسپورت به رنگ جگری یکجا بسته شده و اسم کشور عربستان سعودی روی جلد آن تحریر شده بود // **نمونه کمالات دولت دست نشاندۀ روس و رانده رباتیت پوهنیار چاکر تره کی امین؟!؟! // اهل خبره و دانش همه می دانند شخصیکه برای مدت چهل سال در یک کشور سلطنت نموده باشد و بعد از خلع قدرت در زندگی تبعید به سر ببرد حد اقل از نگاه مالی / و نام وطن اصلی !! / باید شکایتی نداشته باشد، اما تا جائیکه برابم معلوم گردید و ضرب المثل معروف هم داریم که میگویند " شنیده کی بود مانند دیده" !!**

این بود مطلقاً عصاره از مطالب منتشره هموطن پاک طینت ما که از محتویات چند صفحه ای ایشان لب و لباب مطالب مورد ضرورت را بشما تقدیم کرده و از شما ذوات ارجمند توقع دارم که اولاً بدون ابراز نظرهای مرده آزارانه و اضافی پوهاند هاشمیان مانند! که شخصاً از آن کوچکترین ترس و واهمه ندارم ولی تبصره بکلی منفی و فقط قلم شورانی اضافی

و تشهیر بیگانه پروری میدانم و بس !

و ثانیاً با حضور قلب خود و خالق حقیقی تعمق نمائید که آنجناب پوهنیار صاحببیکه در دور سلطنت دیپلمات قابل احترام و مسعود جان قابل اعتماد و برادر گفته مهمان همیشگی دسترخوان فامیلی و رکن کابینه شهید نور احمد اعتمادی بوده اند و سفیر کبیر داود شهید در روم / و داود خان بر او برای اینکه همه نزاکتهای روابط شاه و داود را همیشه و تا ۲ سرطان وارد بوده تا در روم از آن شهید نمایندگی کنند!؟! / تأسف آور نیست که با سقوط جمهوریت اول پوسن پشک را برخ کشیده و کار روابطی کردند که ننگ افغانیت و مرتد اسلامیت شناخته شوند!

بلی وقتیکه پوهنیار عالی مقام دوست همدفتر جناب هاشمیان لندنی- با چهره دیموکراتیک انقلابی!! اما به حیث یگانه سفیر باز مانده از دور رژیم های فرتوت - به اصطلاح امین / و اعتماد نامه دوم خود را به امضای تره کی و امین برنیس جمهور ایتالیا دو دسته پیشکش نمودند-!?! باید گفت :

پسر نوح ع با بدان بنشست - که خاندان نبوتش گم شد !!

گذشته از آن - کاش بهمان یک قصور خمیازه میکشید و استغفار میکرد - بله با فرمان قبله خود تره کی با تمام وقاحت و دیده درآئی بتمام افراد فامیل و شخص شاه سابق افغانیکه اقساط مصارف ماهوار رسیدگی شان از کابل را با قد خمیده و دست بوسیده ربع وار برای شان تقدیم میکرد - / **بقرار گفته محترمه شاهدخت بلقیس ج ج** / اولاً با فریبی طی آخرین دیداری با ایشان همه پاسپورتهای شانرا بنام طی مراتب قبیله و سپس ابلاغیه پیشوای خود تره کی را تحت عنوانی که با طرد همه تان از تابعیت دولت افغانستان - بعد ازین شما را بنام افغان نمیشناسیم آخرین امید عاید ماهانه را از آنها گرفت **مگر هاشمیان صاحب پروفیسور ادبیات و جامع الکملات جهان** - استمزاج نه و بلکه خیال بافی و یا استخاره میفرمایند که این نه مراجعه مستقیم سفیر صاحب تره کی و امین بخاندان سلطنت بود که اسناد تابعیت شانرا اخذ کنند و بلکه / تازه با نشناختن شان رسمی شان / از طریق وزارت خارجه ایتالیا همه اسناد تابعیت شانرا گرفتند.

غای سید خلیل خان چرا!?! وقتیکه قلم را برداشتید از شیطان و نه فهمی / قوانین و مقررات بین المللی حقوق خصوصی بین الدول کشورهای جهانی که شما الفبای آنرا نخوانده اید و نه جز دروس پوهنچی ادبیات بوده / تا پوهنچی حقوق / دور گریخته نوشته های شرم سارانه تانرا به چشم مردم ما چی که جهان میزنید؟ گاهی شما خودرا قونسل سفارت لندن جا میزنید و گاهی تامات مبیبافید! مگر قطعاً نمیدانید که اولاً روابط اتباع هر کشور در داخل ویا خارج از وطن - که شاه و گدا ندارد - با نمایندگی سیاسی همان کشور - سفارت یا جنرالکسلگری - روابط باهمی مانند داخل افغانستان داشته و امروز هم اگر تمام افغانها بسفارت و یا جنرالکسلگری افغانی برای تمدید و یا تجدید پاسپورت و یا تصدیق تولدات و فیات و امور ملکیت خود مستقیماً مراجعه میکنند وساطت و پا درمیانی ادرا ت رسمی کشور متوقف فیهای شان را / مثلاً امریکا و یا ایتالیا / را کار ندارند / لطفاً ۲۰ مایل به لاس انجلس بروید که جناب جنرالکسل افغانستان شما را مفصل تر تنویر کند / و اگر بفرمایش شما یکی از ذارات کشور متوقف فیهای آن شاه و یا من و شما اقدامی برای اجرای امور خصوصی ما کنند مفهوم تخطی بحق حاکمیت افغانستان پنداشه میشود - لهذا وقتیکه پوهنیار شما دست و آستین را بر زده و مستقیماً درب خاندان شاهی را برای استرداد اسناد تابعیت خاندان سلطنت دق الباب کردند امریست روابط بین الافغانی و اگر همان شاه و خاندانش به استناد فرمان تره کی و نداشتن کدام کارت هویت ثانوی نه بوزارت امور خارجه و بلکه به ادارک امیگرشن ایتالیا مراجعه میکردند آنوقت دواپر ایتالیوی بداد شان رسیدگی میکرد / که کار شما هم در امریکا بدین منوال بودخه است ولی چون دولت عربستان سعودی با استفاده از فرصت / که همه آن مطالب را و هم این که مرحوم ظاهر شاه از کمک های بمراتب بالاتر شاه ایران با عدم ملاقات سفیر ایران معذرت خواسته بودند و قبلاً در ویبسایت افغان جرمن آنلاین نشر کرده ام ج ج / ولی با

در نظر داشت بحران اقتصادی و بی هویتی شان آنهم بالوسیلۀ داماد خود / جنرال عبدالولی پیشنهاد سعودی را پذیرفتند

و بدترها از آن : چنانچه نوشتیم دوستی شهید نوراحمد اعتمادی و فامیل و خواهر و شوهر خواهر مرحوم شان - مرحوم نظر محمد عزیزی - مامور وزارت خارجه با سید مسعود خان پوهنیار بآن اندازه حد و سرحدی نداشت که مرحوم عزیزی را همیشه برادر خطاب کرده و هوسانه خوری آغا صاحب بر دسترخوان عزیزی و اعتمادی میبود ولی وقتی ورق گشت آغا صاحب سفیر تره کی شد . با یک شاگرز - حتی چند سال بعد که اخم آغا صاحب آمد - مقاله بلند بالائی به آدرس شما هاشمیان صاحب برای نشر در آئینه / تحت عنوان گل آغای وزارت خارجه / با تمام اهانت بهمان مرحوم نظر محمد عزیزی نوشتند که بروی نان بگذاری و سگ قبول نکند!! و شمال هم که عادت همیشگی کرچ بالا اندازی دارید در زیر آن تبصره سر محررانه تان را عزیزی بیچاره را چنان میخکوب کردید که زنگ بدل تان // ولی رنگ به آبروی تان // نماند.

شما پاچا صاحب - کافی اطلاع دارید که القاب خانگی گل آغا و شیر آغا و خان آغا و جان آغا ها به پشتاره ها در افغانستان و به بیلک باد میشود البته نه برای توهین و بلکه بنام حفظ احترام متقابل حتی از نو جوانی - که شما خود رسمی دعوی القاب پاچا هی را داشته اید؟ حال چطور شما پوهنیار بی مروت را که نمک خورده و نمدان را ملوث میسازد شاهد میشوید؟

مکرر اشاره میکنم برای شما ئی که با تأسف حکم آب در هر ظرف را دارید چرا گاه شاه خوب است و گاه خراب و گاه داود خراب است و گاه خوب !! و چرا از کسی آنهم بقید زمان فرنی پشتیبانی میکنید که او نیز مانند شما هزار لیل و نهار و خوب و بد روزگار را گذرانده ولی هر نوبی شما جنابان جوهره بر خوردار! هموز هم که هنوز است از شاهدهی سید مسعود عضو کمیته مرکزی حزب کمونست شورویکه خودش به دارالبقا شتافت نمی گذرید و خیبری را که خدا شناس نبود شهید اسلامی میشمارید تا چه رسد به استرداد تابعیت بیچاره ترین شاه افغانی که بمعیار قیمت یک قرس نانی که اهل و بیئتس سد جوع کنند **نزرانه میگرفتید** و شخصاً خودم در سال ۱۹۸۳ که مؤقتاً مقیم فراتسه بودم و مراتب پناهندگی با فامیلم به امریکاطی شده بود از ۱۴ تا ۱۶ اگست ۱۹۸۳ بروم بحضور مرحوم اعلیحضرت ظاهر شاه رفتم و تمام رسم و مقدار زندگی و روزگار بد شانرا با تبادل نظر با خود شان آشنا شدم و شخص محترمه شاهدخت بلقیس همان بدترین ایامی را که برای ۱۸ سر فامیلی بسفارت مانده نزد نور احمد خان سفیر کبیر افغان - در جیب خود فقط هشت هزار دار داشتند و نه سرپناه و نه نان ! یکایک با اشک و آه قصه کردند - اولاً سفیر ایران با پیغام شاه ایران بمدد شان شتافت که غرور ظاهر شاه قبولای آن نبود و بعد هم سفیر سعودی ! اما چنانچه شاهدخت از دیده در آئی پوهنیار و گرفتن مستقیم پاسپورت ها یاد کردند شاه محبور شد فقط بنام مرکز اسلام کمک و سند سعودی را قبول کند. و دیدن شان که خانه محترمه شاهدخت بلقیس را که ۱۰ کیلومتر از اپارتمان خود شان دور بود و به سرویس شهری آمده بودند با معذرت این که در اپارتمان یک اطاق خوابه کوچک شان علیا حضرت ملکه در بستر و خود شان توان مهمانداری را ندارند و داستانهای دنباله دار دیگر!!

درینجا با اختصار لازم و بخصوص برای روشن سازی ذهنیت جناب اوستاد هاشمیان به مفهوم مقایسه دوانسانی که در زمانی در پهلوی شان در سفارت افغانستان در لندن وظیفه دار بودند یعنی جناب عبدالرحمن پژواک اتشه / نه مستشار / مطبوعاتی و آغای سید مسعود خان پوهنیار سکرتر اول - / ولو که قناعت هم نکنند! / مراتبی را عرضه میدارم .

فکر میکنم پوهنیار صاحب را که ماهیتاً هم شناختید ولی مرحوم استاد پژواک افغان با شخصیت چنانچه در بالا اشاره کردم حتی در برابر ابراز نظر حق پاس صدر اعظم بر حال افغانستان را نکرده و به اصطلاح نماند که سخن بدهن و الاحضرت خشک شود و بلکه با ابراز نظر حق ؛ عکس العملاً همان لحظه از وظیفه استعفا داده و فردایش عازم وطن شد ولی این کسی که خموشانه قر گفت و لاحضرتین را باز بوسید! نه پژواک بود بلکه پسر میر صاحب مبارز ملی و مشروطه خواه اعنی پوهنیار سید والا ! .

و عواقباً ایام اخیر عمر این دو مزد میدان را مقایسه کنید - اولاً این چهره آشنا / جناب سید مسعود پوهنیار/ بود که با اهانت بهمه ارکان وزیر و سفیر سازش چه شخص شاه مرحوم و چه شهید نوراحمد اعتمادی و اهل فامل شان و یا برادران قربان شده در راه استوار داری و سربلندی افغانستان / داود خان و نعیم خان / بوده - چنان کمر بی غیرتی را با خدمت گذاری بروس بیخدای آزمون شده و چه آخرین تیر نا جوان مردانه اش را که با نشر نظریات خاصمانه اش به همه نمک داده گانش تحت عنوان **// تاریخ مشروطه خواهی و سهم مشروطه خواهان در تحول اجتماعی افغانستان //** در حالی در منشانه به نشر رسانید که اکنون مایه افتخار استاد هاشمیان هم میشود.

در مقابلش به شخصیت استاد والا تبار تر و شخصیت با دانشتر و با فضیلت تر جهان شمول / جناب عبدالرحمن پژواکی / مواجه میشویم که تمام شهرت جهانی شان بحیث سفیر کبیر و نماینده دائمی دولت افغانستان در موسسه ملل متحد برای ۱۴ سال و رئیس مجمع عمومی آن موسسه جهانی برای یک سال ! ثبت تاریخ و ریکارد جهانی آن موعسه شده و موقف انکار ناپذیری در راه حل مسایل عجمده بین المللی و کشور های غیر منسلک در جهان داشته اند - و باز تکرار میکنم با شخصیت حق گرایی که جناب پژواک والا حضرتی را خموش ساخته بودند و از همان آغاز برگشت از لندن هم نظر و هموای خدمت گذاریها برای اعتلای نام افغانیت هم بازوی داود صادق و نعیم موافق بودند ولی بعد از چشم پوشی مردانه آنها از جهان - هرگز و هرگز سطری را بطرز جفانامه پوهنیار صاحب ابن الوقت ننوشتند ولی اگر به اثر بکر و دیوان شعری پژواک منور و توانا تحت عنوان // بانوی بلخ // میرفتند در اخیر عمر نا بسامان خود تنویر میشدند امروز جنان شما / هاشمیان صاحب / امروزه موقف دوعا پلی آن سید بیچاره یعنی تگ و تگمار نمی ماند.

جناب هاشمیان ! خودم یک افغان بیچاره ام نه سید و نه اهل کفر و نه ار سلسله خاندانی سید جمال دین افغانی پیشوا و مشعل آزادگی در جهان دیروز که با کمال تأسف شما ها سادات قرن زعامت روس - ننگ آن شخصیت شمرده میشوید ولی شخصاً تا شمول بماموریت دولت - نه پوهنیار تان و نه شما را میشناختم و فعلاً هم هیچ مخاصمتی با شما ها ندارم.

و اینهم قسمت دوم عرایض بشما والبته عین کابی اثر قلم آقای پرویز بهمن



به جواب فرمایشهای سید خلیل هاشمیان

سه شنبه ۱۷ مارس ۲۰۱۵، کابل پرس بوسیله پرویز "بهمن"

جناب محترم ، معظم ومکرم سیدخلیل هاشمیان استاد سابق پوهنزی؟؟؟ ادبیات پوهنتون؟؟؟؟ کابل را هزاران سلام واحترام به صد خیر وانجام تقدیم باد. امیدوارم که جناب مستطاب شان لباس عافیت به تن داشته و ازهرگونه گزند روزگار در امان باشند.

بزرگوارا

خداوند سایه مبارک شما را از سر ما عریضه نویسان کمسواد کم نسازد. عرض ام بحضور انور با سعادت تان که دفاعیه سراپا خشم آلودتان را درسایتهای اوغانی زیر عنوان : (پرچمیها بدفاع از بچهء سقو) راجع به این بندهء حقیرفقیرسراپا تقصیرکمسواد مطالعه نمودم واگر خاطر حضرت جنابعالی ملول نگردد اینک جسارت نموده به جواب آن می پردازم. امیدوارم که فرصت مطالعه این جوابیه را دریابید.

استاد بزرگوار

نخست از همه، حضرت جنابعالی بدون آنکه زحمت مطالعهء دقیق نوشته هایم راجع به همایش لندن و واکنشهای غیر اخلاقی و مملوء از عقده های چرکین و نفرت انگیز دوستان تان بخود میدادید، خیلی زود برآشفید و یکه راست بدشنام وتف نمودن به چرخ گردون رو آوردید.

اگر ازین بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر آزرده نشوید میخواهم بشما خیلی صریح و پوست کنده بگویم که: شناخت شما از من و برداشت تان از مقالات قبلی ام کاملا طفلانه بود و هرگز به یک استاد دانشگاه چه که به یک استاد پوهنتون اوغانستان نیز شباهت نداشت. وارخطا نشوید من در پائین فرق میان دانشگاه، یونورستی، جامعه و پوهنتون را تشریح میکنم، اما عجالتا جهت معلومات مزید تان باید بعرض حضورتان برسانم که: این بنده حقیر سراپا تقصیر برخلاف برداشت شما در کشورهای اروپایی سکونت ندارم. من چند ماه میشود که بعد از ختم تحصیلات در دانشگاه اوپسالای سویدن در رشته کتابداری اکنون در شهر لاس انجلس ایالت کلفورنیا آمریکا آمده ام، سراغ جنابعالی را از دوستان و عزیزان تا در زمینه کارها و فعالیت‌های چنددهه اخیر تان با شما مصاحبه ای نمایم ولی متاسفانه که ایشان از نشان دادن شما ابا و رزیدند و یا اینکه شاید واقعا آدرس تان را نداشتند.

آدرس ایمیل را که قبلا از آن طریق تا چندسال پیش با من داخل تماس بودید مدت زیاد میشود که از کار افتاده و ایمیل های اینجانب دوباره برگشت میخورد، شاید جنابعالی نام مرا بلاک زده باشید ورنه سلسله مراسلات میان من و شما قبلا فعال بود و شما در یکی از ایمیل های تان نه تنها که مرا شناختید بلکه کاکای مرحومی ام پوهاند کبیر خان استاد زبان عربی در دانشکده ادبیات کابل را نیز شناختید و بر روح وی درود ها فرستادید، اما حالا خود تانرا بگوچه حسن چپ زده اید و ادعا دارید که پرویز بهمن یک مستعار نویس نا آشنا (؟) است

باز هم اگر شما مایل باشید تا در مورد این بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر معلومات حاصل نمائید لطفا از طریق ایمیل با من داخل تماس شده و از سوانح بنده آگاهی حاصل نمائید. من ایمیل شما را دریافت نموده بودم. اگر همان ایمیل شما فعال است لطف نموده با من داخل تماس شوید. اما ذکر یک مطلب برای خواننده گان عزیز خیلی ضروری است که: جنابعالی علاوه برآنکه در شناخت این بنده حقیر فقیر دچار مغلطه شده اید و ناخودآگاه بنده را یکی از اعضای برجسته شورای نظار دانسته اید تاریخ و سوانح تشکیلات شورای نظار بیچاره را نیز وارونه و مسخ شده ارائه داشته اید، شورای نظاری خواندن افراد و اشخاص حقه و حقنویس که باب مناظره های علمی را بخواهند باشما باز نمایند آسان ترین چماق ایست که در دست دارید و آنرا مانند سوتیه حافظ بر سر هر کسی که خوش تان نیامد بیرحمانه میکوبید. این تاپه زنگزده و کهنه تان باوجودیکه خوشبختانه امروز از کار افتاده است ولی جنابعالی و دوستان همفکر تان هیچگاهی از چسپانند آن بر پیشانی این و آن خسته نمی شوید و این تنها من نیستم که آماج این برچسپ جنابعالی قرار گرفته ام

اگر از من خفه نشوید باید کمی با صراحت بشما بگویم که: جنابعالی در طول عمر ذلت بار تان بسا اشخاص و افراد بیطرف که باشما خواسته اند مناظره علمی نمایند خیلی آسان به آنها برچسپ شورای نظار یا پرچی را زده اید لست این اشخاص از مرحوم عبدالرحیم غفورزی شروع تا داکتر فرید یونس، روان فرهادی، شفیع عیار و غیره ادامه داشته و تا حال نیز ادامه دارد. خدا عالم الغیب است که در آینده چقدر انسانهای دیگر را با این تاپه زنگزده تان و ادار به سکوت نمائید. بدون شک با این جزم اندیشی ها، تاپه زدن و عصبانیت‌های فکری تان و رفقای همفکر و همقمشاش تان اگر قدرت دولتی را در اختیار میداشتید مطابق همان ضرب المثل معروف: از شدت عصبانیت حتی سگ ها را نیز در پاهایشان نعل میزدید. باز هم هزار کوه سیاه در مابین، خاک بر دهنم اگر خدای ناخواسته، زمام امور مملکت بی در و بی دروازه ای افغانستان به قبضه های آهنین تان بیفتد، با این دشنامزدن ها و تاپه زدن ها و اعصاب خرابی ها روی هاشم جلاد، و حفیظ الله امین و ملا عمر و گلبدین را سفید خواهید ساخت

اما بیاد داشته باشید که: این بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر به این پرچسپ زندهای تان باوجود که هیچ نوع سابقه ای به اصطلاح جهاد و عضویت در احزاب جهادی را نداشته ام نه تنها که سکوت نمیکنم بلکه افتخار هم میکنم، حتی به پرچی خواندن خود از قلم شما افتخار میکنم

زیرا شما و همفکران تان آنقدر منفور و مطرود مردم افغانستان قرار گرفته اید که حالا مردم حاضر اند سگ کارمل و کارملی ها را بر افکار و عقاید نژاد پرستانه ، تبارگرایانه و تفرقه افکنانه شما ترجیح دهند

سیاست یک پام و دو هوا در مورد پرچمی ها:

جناب استاد هاشمیان!

همه خواننده ها بوضوح می بیند که : منظور شما از پرچمی و کمونیست تنها کسانی اند که حق و حقیقت را در مقابل شما بازگو میکنند ورنه اگر از من خفه نشوید باید بگویم که : حتی احمق ترین انسان هم میداند که : پرچمی های واقعی و تربیت یافته گان مکتب ببرک کارمل همین اکنون درکنار جنابعالی و دیگر همفکران تان قرار دارند. مگر خدای نخواستہ چشمان تان کور است تا ببینید که : جنابانی که به نفع شما شمشیر میزند کیست؟ قبالا ایشان چکاره بودند؟ خیر! اگر ایشان را شما نمی شناسید من ایشان را بشما معرفی میکنم: جناب ؟؟؟؟ کسی بودند که یکجا در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حضور قوای شوروی؛ در ولایت ننگرهار منشی حزبی کمیتہ ولایتی ننگرهار تشریف داشتند و عملا برای سرکوبی جبهات مجاهدین ؛ سلاح بدوش از ولایت ننگرهار در برابر اشرار بی فرهنگ آنزمان دفاع میکردند، اما امروز جناب شان درصف شما قرار دارد. بهمین ترتیب صدها خلقی و پرچمی فاشیست مشرب اوغان حالا با شما یکجا در صف نویسنده های ملیگرا و افغانهای واقعی در آمده اند و برگزیده خویشتن افتخار و مباحثات هم میکنند و هیچکسی آنها را گفته نمیتواند که بالای چشم تان ابرو است

شاید همچو سخنان دروغ و سراسر جعلی، بتواند یکتعداد افراد و اشخاص احمق را بفریبد ولی آنانیکه در سالهای حاکمیت ببرک کارمل؛ حتی اگر متعلم صنف اول مکتب هم بوده اند به این سخنان جناب شما میخندند زیرا این دوست نامدار شما، بخاطریکه بتواند خود را نزد شما یک شخص بیطرف و غیر پرچمی جلوه دهد حتی حاضر است در تشریح و تبیین وقایع تاریخی خصوصا وقایع دوران حاکمیت جناح پرچم به دروغگویی و جعل پردازی متوسل شود. هیچ انسان عاقل و با وجدان چنین جعل پردازی را قبول کرده نمیتواند که . اینجاست که باید بصراحت گفت که: شما و همفکران تان هر قدر دانشمند هم باشید ولی وجدان علمی و انسانی ندارید. کسیکه بخاطر براءت خودش حاضر باشد تصویر غلط از یک مقطع تاریخی وطن خود برای خواننده ها ارائه نماید او هرگز یک نویسنده با وجدان و مورخ راستگو و شرافتمند نیست

جعل نمودن تاریخ در باره تشکیلات شورای نظار:

هاشمیان صاحب بزرگوار!

چنانچه در بالا خدمت جنابعالی و دیگر خواننده گان عرض نمودم که: شما بدون شناخت ازین بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر نه تنها که بنده را مفتخر به عضویت در جبهه شورای نظار خیالی تان و همچنان عضویت در جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق نموده اید بلکه در تعریف و تشخیص تان از شورای نظار نیز دچار تناقضگویی و حتی دروغبازی شده اید و به شکل خیلی انحرافی ؛ یک تعریف سراپا دروغ و منافی قواعد و اصول روزنامه نگاری و تذکره نویسی از شورای نظار را بخواننده گان ارائه داده اید

این تعریف وارونه از تشکیلات منحل شده شورای نظار از قلم جنابعالی از دو حالت خالی نیست:

یا اینکه جنابعالی درین مورد کاملا بیخبر تشریف داشته و درباره شورای نظار هیچ معلومات کافی ندارید و یا اینکه میخواهید یک بخش مهم تاریخ این سرزمین را با دروغبافی های مکرر تان قصدا و عمدا مسخ نمائید. من بخاطری درین باره مکث می نمایم که جنابعالی از جایگاه یک استاد علم تاریخ و ادبیات؛ این دروغ ها را بخورد مردم عوام میدهید

و هر لحظه لقب استادی تانرا برخ مردم بیچاره ما میکشید. پس اگر خفه و آزرده نمی شوید حالا من این وارونه نویسی تان را دوباره میخوام راست بسازم

جنابعالی در نوشته تان زیر عنوان : پرچمها بدفاع از بچه سقو بعداز لاطانات زیادی در قسمت جناح پرچم و شورای نظار نوشته اید که: اولاً احمدشاه مسعود از کمونیستهای پنجشیری در اردوی خاص خود برای مغلوب ساختن حکمتیار استفاده کرد و بعداً پس از مرگ احمدشاه مسعود همان کمونیستها (شورای نظار) را تاسیس کردند جناب استاد هاشمیان!

اگر شما وجدان مسلکی و استادی میداشتید هرگز به چنین دروغ بزرگ متوسل نمیشدید. شورای نظار بعداز سقوط دولت نجیب نه بلکه سالها قبل از سقوط دولت نجیب ؛ در نیمه های سالهای هشتاد میلادی و در بحبوحه ای شدید ترین درگیریهای نظامی در شمال و شمالشرق افغانستان با لشکریان شوروی سابق تشکیل شده بود و کاملاً برعکس ادعای شما تشکیلات شورای نظار بعداز سقوط دولت به اصطلاح شما کمونیستی، منحل گردید تشکیلات شورای نظار، عبارت از یک تشکیلات نظامی، متشکل از فرماندهان جمعیت اسلامی، درحوزه های شمال و شمالشرق افغانستان و اطراف کابل بود که به منظور سامان بخشیدن به کارهای نظامی و تدافعی در برابر حملات روسها سال یکبار در یکی از مناطق تحت تصرف مجاهدین تشکیل جلسه نموده و برای چگونگی پیشبرد عملیات نظامی میان فرماندهان زبده مجاهدین جمعیت اسلامی ؛ بحث و تبادل نظر صورت میگرفت. خوشبختانه درسایت یوتیوب، یک سلسله اسناد ویدیویی از جلسات شورای نظار بدست نشرسپرده شده است

اگر غلط نکرده باشم، بعداز ختم پنجمین اجلاس فرماندهان شورای نظار در دره فرخار؛ در حدود سی تن از زبده ترین فرماندهان مجاهدین شورای نظار در کمین قوماندان حزب اسلامی بنام سید جمال ولید افتادند و در همان روز بدون هیچ پرس و پال به بیرحمانه ترین شکل مثله و سر زده شده و اجسادشان بدریا انداخته شد درمیان کشته شده گان؛ نامهای از قبیل: داکتر سیدحسین، سر معلم طارق؛ قاضی اسلام الدین حامد، ملا عبدالودود، استاد عزیزالله و غیره دیده میشدند و از همه جالبتر اینکه: این فرماندهان با محافظان و قوماندانان رده های پائین شان همه گی از نظر قومی تاجیک و هزاره های سنی مذهب ویا ازبیک بودند ولی از میان آنها فرماندهان پشتون تبار جمعیت اسلامی مانند محمد عارف زاخیلوال و داکتر شمس قبلا قوماندان حزب گلبدین درخان آباد و ولایت قندوز آزاد گردیده و بخیر و سلامتی به ولایت قندوز برگشتند. فرمانده عارف بعداً در زمان طالبان در پشاور پاکستان از طرف افراد نامعلوم کشته شد

در آن سالها تا جایکه اسناد نشان میدهد: حوزه جنوبغرب افغانستان نیز چنین تشکیلاتی بنام شورای ساغر به فرماندهی امیر محمد اسمعیل خان وجود داشت

حالا پرسش که باید از جناب سیدخلیل هاشمیان مطرح شود این است که : آیا جنابعالی درین مورد بحیث کسیکه ادعای استاد بودن در علم تاریخ را دارید قبلاً معلومات داشتید ویا اینکه قصداً نمیخواهید این حقایق تاریخی را بازگو نمائید؟ تا جایکه من از عبارات شما درک نمودم : جنابعالی کاملاً حوادث تاریخی را بطور ظالمانه ویکجانبه طوری برای خواننده ها بیان میکنید که کوچکترین معیار اخلاقی را نیز در آن مد نظر نمیگیرید

معلومات غلط جناب سیدخلیل هاشمیان دربارهٔ حوادث سقوط دولت نجیب الله احمدزی:

هاشمیان صاحب بزرگوار!

شما در قسمت مغلوب ساختن حکمتیار نیز حقیقت را بیان نکرده اید ، زیرا اگر فرمانده احمدشاه مسعود قهرمان قصد مغلوب ساختن حکمتیار را میداشت در همان نخستین روزهای ورود مجاهدین یکجا با گویچه پوشان شمال برهبری

هریک از قوماندانان مشهور چون: جنرال مومن ، جنرال عبدالرشید دوستم و جنرال سید منصور نادری و همچنان قوای حزب وحدت اسلامی برهبری عبدالعلی مزاری ، قوای حکمتیار را تا آنجا از کابل بیرون می راند که شهر کابل از تیر رس حملات راکتی اش در امان میماند، اما بدبختانه که مسعود این کار را نکرد و از نظر این بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر و سایر دوستان و هوا خواهان دیروزی و امروزی احمدشاه مسعود؛ این یکی از اشتباهات و خبط های جبران ناپذیر او بود که تا آخر تلافی نشد



اگر مسعود، قصد مغلوب ساختن کامل حکمتیار را آنهم به قیمت سهم ساختن پرچمیها و خلقی های تاجیک و پنجشیری میداشت، هرگز جنگهای داخلی میان حزب وحدت و دولت برهان الدین ربانی رخ نمیداد. هرگز جنرال دوستم بدامان گلبدین حکمتیار نمی لغزید، زیرا دیگر گلبدین و حزب او وجود خارجی نمیداشتند همچنان خدمت حضور مبارک شما باید عرض شود که اگر

مسعود خلقی ها و پرچمیهای تاجیک و پنجشیری را در ارتش و اردو خاص خود جا میداد هرگز جنگ در افشار واقع نمیشد و بالاخره هرگز مجال برای ظهور پدیده ای بنام طالبان پیدا نمیشد. این حقیقت است که حتی دشمنان مسعود نیز به آن معترف اند حالا جنابعالی بحیث کسی که ادعای استادی در علم تاریخ دارید تا این اندازه بی وجدان میشوید که پیش چشم هزاران انسان زنده این سرزمین؛ یک حادثه تاریخی و مشهود را چنین ظالمانه ، جانبدارانه ، مسخ شده و مغلوب تعریف می نمائید پس ادعاهای قبلی تان راجع به اغتشاشات مردمی برضد شاه امان الله و امارت نه ماهه امیرحبیب الله خادم دین رسول الله و استاد خلیل الله خلیلی چگونه میتواند قابل باور باشد؟ آیا درین مورد جوابی دارید؟

جنابعالی بحیث استاد علم تاریخ (؟) که خیلی ریاکارانه و مزورانه سنگ و طنپرسی به سینه میکوبید ولی بخاطر حب و بغض های شخصی و سمپاتی های غیر علمی تان قصدا و عمدا خاطره تلخ کشتن و مثله نمودن اجساد سی تن از قوماندانان شورای نظار بدست قوماندان گلبدینی بنام سید جمال ولید در ولایت تخار را به طاق نسیان گذاشته و کاملا برعکس تمام واقعیتهای تاریخی، ظالم را در جای مظلوم و مظلوم را در جای ظالم قرار میدهید چگونه میشود به حرفها و ادعاهای شما راجع به دوران امانی و سفاوی باور نمود؟ آیا درین مورد جوابی دارید؟

سایت کابل پرس و شورای نظار:

هاشمیان صاحب بزرگوار!

یکی از ادعاهای خیلی مضحک و مسخره شما بحیث یک استاد در رشته تاریخ و ادبیات این است که گویا: سایت کابل پرس را شورای نظار تمویل میکند و جنابعالی این سایت را نیز متعلق به همان تشکیلات شورای نظار خیالی تان دانسته اید. درحالیکه اگر عینکهای تان را بچشم تان قبلا میگذاشتید و چند تا مقاله را درین سایت حتی به شکل سرسری و سطحی آن مرور می نمودید آنگاه مرتکب چنین اتهامزنی ناجوانمردانه برضد سایت کابل پرس و سردبیر آن جناب کامران میرهزار نمیشدید

خدمت حضور جناب سیدخلیل هاشمیان و دیگر خواننده های عزیز باید عرض نمایم که: کاملا برعکس ادعای شما؛ کامران میرهزار سردبیر سایت کابل پرس، علنا و رسما موضع خود را درباره احمدشاه مسعود و پیروان مسعود اعلام داشته است . سردبیر سایت کابل پرس ؛ بنیانگذار شورای نظار را یکی از جنایتکاران تاریخ معاصر افغانستان میدانند. درین سایت آنقدر مقاله و مضمون که بر ضد شورای نظار و مسعود نوشته شده و میشود حتی در سایت فاشیستی متعلق بشما نیز نشر نشده است

اما جنابعالی و دیگر رفقای تان که تاکنون با هیچ مخالفتی روبرو نشده اید هر مخالفت را برچسپ شورای نظری میزنید و فکر میکنید که جز شورای نظار دیگر همهء مخلوقات خدا شما را بحیث فرشته های آسمانی تقدیس می نمایند
خیر جناب هاشمیان بزرگوار!

در سایت کابل پرس یا بقول شما پورتال کابل پرس نظریات و دیدگاه های مختلف، مخالف و متضارب بازتاب می یابد، سردبیر سایت هر نظر شخصی که درباره احمدشاه مسعود و شورای نظار دارد ولی به همهء دیدگاه ها و افکار مختلف؛ زمینه بحث و گفتمان آزاد و مساویانه را فراهم نموده است. همانطوریکه درین سایت مقالات این بندهء حقیر فقیر سراپا تقصیر مجال بازتاب دارد، مکتوب های شماره چهارصد و بیست نیز نشر شده است. قسط های بی سر و پای لایتناهی برادر حکمتیار نیز درین سایت نشر شده است، مقالات اتایستی و فزازه های از افکار و نظریات آرامش دوستدار در زمینه خدا و خلقت کائنات و اسلام نیز نشر شده است

اینجا هرکس مسوول دیدگاه و نظریات خود می باشد. تمام تابوها و قفل های که در پورتال های ملی (۴) شما وجود دارند اینجا همه شکسته شده اند. اینجا هیچ چیز و هیچکسی مقدس نیست چنین سایت آزاد و عدالت پسند را متعلق به شورای نظار دانستن آنهم بدون سند و مدرک لازم؛ نماینده گی از بیخبری، سطحی نگری، و بیعلاقگی تان به خواندن و نوشتن میکند. کسیکه تا این حد بیسواد و تنبل تشریف داشته باشد که زحمت خواندن مقالات مختلف و مخالف دیدگاه خویش را بخود ندهد چگونه میتواند یک استاد واقعی در علم تاریخ باشد؟ چگونه میتوان به چنین شخص تنبل و بیسواد لقب استادی را بخشید؟ آیا درین مورد جوابی دارید؟

اگر شورای نظار مزعوم شما؛ اینقدر ظرفیت تحمل پذیری را داشته باشد که چنین سایت آزاد را در اختیار همه گان قرار دهد تا همهء مخالفان مسعود، روزانه هزاران دشنام و توهین و طعن و لعن توأم با کارتونهای تحقیر آمیز نثار احمدشاه مسعود و پیروان راه او نمایند پس چنین شورای نظار هزار بار بهتر از شما و گروه های همفکر و هم سنخ شماست

استاد دانشگاه با استاد پوهنتون چه فرق دارد؟

جناب هاشمیان بزرگوار!

اگر جناب عالی ادعای استادی در سطح استادان دانشگاه های کشورهای مانند: ایران و پاکستان، هندوستان، بنگلادیش، مصر، عراق و سودان و الجزایر و غیره را دارید بدانید که جنابعالی نه تنها که یک استاد نیستید بلکه به قول عوام یک چپراسی هم نمیتوانید باشید

زیرا اگر شما لیاقت و اهلیت مقام استادی را در سطح یک دانشگاه میداشتید هرگز چنین مقالات و مضامین سطحی و آکنده از دروغ و جعل و یکجانبه نگری را در طول سی سال اخیر از قلم تان دربارهء حوادث تاریخی افغانستان و همچنان اوضاع و احوال چند دههء اخیر برشتهء تحریر نمی آوردید
بهترین مثالش همین دفاعیه ایست که جنابعالی نگاشته اید و بر بندهء حقیر فقیر سراپا تقصیر و چرخ گردون به تقلید از فردوسی بزرگ تف نموده اید

اگر جنابعالی یک استاد دانشگاه به مفهوم واقعی کلمه می بودید باید مطابق نورمهای مسلکی استادی تان نوشته ها را اولاً مطالعه نموده و بعد پاهای تان را برای رد نمودن آنها لچ میکردید. اما شما چنین نکردید بلکه برعکس بی خریطه چند تا فیر هوایی نموده اید و نام آنرا دفاع از حق و عدالت و مسلک ژورنالیزم گذاشته اید. از همینجاست که بنده شما لقب چپراسی را داده ام نه یک استاد دانشگاه را. زیرا چنین دفاع نمودنهای بد و خارج از آداب و اخلاق نویسنده گی و اجتماعی متأسفانه کار یک استاد واقعی دانشگاه نیست. یک استاد دانشگاه هرگز عقده ای، بداخلاق و بدزبان نمی

باشد. یک استاد واقعی دانشگاه که قصد روشنگری و دفاع از حق و عدالت را داشته باشد درباره شخصیتها و حوادث تاریخی، بدون حب و بغض شخصی قضاوت نموده و تعصبات فکری، قومی و قبیلوی خود را به طاق نسیان میگذارد و مانند یک جراح و طبیب حاذق؛ لباس سفید طبابت را پوشیده و بیماریهای مزمن اجتماع را با سلاح علم و تحقیق مورد عملیات جراحی قرار میدهد

در حالیکه حضرت جنابعالی و همفکران تان در طول سی سال قلمزنیها، سخنرانیها و مصاحبههای تان از در پوهنتون؟؟؟؟ کابل گرفته تا رحل اقامت افگندن تان به کشور خداداد امریکا چنین صفات برجسته استادی را از خود نشان نداده اید

نوشتهها و مقالات تان همه مملوء از اتهامزنی، دروغبافی، جعل نمودن و حتی مسخ نمودن حقایق تاریخی، دشنامزنی و توهین و بداخلاقی و بدزبانی و عصبانیت بوده که هرگز نام یک استاد دانشگاه بشما نمی زیید اما طوریکه خود ادعا دارید که استاد پوهنتون بوده اید من نیز میخواهم شما را مطابق به معیارهای اوغانی خودتان یک استاد پوهنتون کابل بنامم نه استاد دانشگاه. امیدوارم ازین صراحتگوییها و روک گوییهای این بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر آزرده نشوید

جنابعالی یک استاد پوهنتون تشریف داشتید بناء بهتر همان است که جنابعالی را نه یک استاد دانشگاه بلکه استاد پوهنتون خطاب نمایم از نظر این بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر تمام بیماریهای مزمن اجتماعی و بدبختیهای که افغانستان امروز با آن سر دچار است حاصل همان کارهای استادانه شما در پوهنتون کابل است اگر جناب هاشمیان بزرگوار بر من خشمگین نشوند میتوانم برایتان بگویم که: اگر جنابعالی وجدان ملامتگر و سرزنشگر داشته باشید خودتان را در تمام بداخلاقیها و بی فرهنگیهای امروز شریک بدانید. بخاطریکه این شما بودید که: چنین بیماریهای متعفن برتری طلبی قومی، باشاندن تخم نفاق، بدبینی، تبعیضهای قومی، تعصب، جعل، تقلب، و ارونه سازی حقایق تاریخی، چاپلوسی بخاندان سلطنتی و دستگاه حاکمیت، را بنام استاد و آموزگار درین کشور فقیر و بدبخت کاشتید و حالا دارید درو میکنید

من زمانیکه خاطرات دیدار دو مرتبه ایی تانرا در لندن با سردار عبدالولی در دو مقطع زمانی مرور نمودم واقعا به ماهیت اصلی و شخصیت ذاتی تان پی بردم. چنین اشخاص چاپلوس و مداح و بی وجدان مانند شما که در برابر زورگویان و مستبدین همیشه خاضع و تسلیم ولی در برابر مظلومین و بیچارهها همیشه دلاور و هجومی تشریف داشته باشد حق دارد که در بالاترین کرسیهای دولتی و علمی تکیه بزند. از همینجاست که: این بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر هر زمانیکه با اشخاص بداخلاق و بدزبان و بی فرهنگ در شبکههای اجتماعی که ادعای فراغت از پوهنتون کابل را در سالهای استادی شما دارند روبرو میشوم واقعا به مسلک استادی شما در زمان ظاهرشاه و داوود احسنت میگویم. واقعا شما وظیفه وجدانی و ایمانی تانرا بحیث یک استاد پوهنتون افغانی بوجه احسن انجام داده اید؟

چرا من نام الله را از پسوند سیدخلیل هاشمیان حذف نمودم؟

یکی از اعتراضات دیگر جناب سیدخلیل هاشمیان بالای این بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر اینست که: من نام شانرا تنها سیدخلیل هاشمیان می نویسم، جناب سیدخلیل هاشمیان طوری در نوشتههای شان افاده داده اند که گویا: این بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر بخاطریکه کمونیست و پرچی می باشم از نام الله نفرت دارم و کوشش میکنم که نام الله را از پسوند نام افراد و اشخاص حذف نمایم. شاید این افاده مغلوط و مقدس مآبانه بتواند دل چار تا بیسواد را خوش بسازد ولی حقیقت آنست که من قصدا نمیخواهم جناب سیدخلیل را سیدخلیل الله خطاب نمایم

چرا؟

زیرا همانطوریکه خودشان نام خود را ترجمه نموده اند که خلیل یعنی دوست و خلیل الله یعنی دوست الله من نیز میخوام خدمت جناب هاشمیان عرض نمایم که شما هرگز دوست الله بوده نمیتوانید. بلکه شما خلیل الشیطان هستید. شما با این افکار و عقاید مالیخولیایی تان تنها میتوانید با شیطان دوستی نمائید. افکار و عقاید شما منشا شیطانی دارد. همانطوریکه شیطان یا ابلیس بخاطر غرور بیجایش (من) گفت و خودش را نسبت به سایر فرشته ها بهتر دانست، شما نیز مانند ابلیس همیشه انسانها را خصوصا باشنده گان سرزمین بلاکشیده افغانستان را میان پشتون اصلی و غیر اصلی تقسیم بندی نموده و در پی یافتن پشتون برتر می باشید. حالا بفرمائید بگوئید که ایا شما خلیل الله استید یا خلیل ابلیس؟

ابلیس بخاطر آنکه خمیرمایه وجودی اش از آتش بود به آن افتخار و مباحات و رزید و برای آدم مسجود که خمیرمایه آنرا خداوند از گل رسوب یافته و بدبو تیار کرده بود از سجده نمودن به او امتناع و رزید و بهمین خاطر از دربار الله تا روز قیامت مطرود گردید شما نیز بخاطر برتری طلبی های قومی و قبیلوی تان و نفاق افگنی ها و تبعیض طلبی های تان مطرود و منفور خلق الله در جامعه چند قومی افغانستان می باشید حالا بفرمائید که شما خلیل الله استید یا خلیل شیطان؟

بیاد دارم چند سال پیش در امریکا در فاتحه یک پشتون بیچاره بنام غریبیار جناب عالی زمانیکه لب به سخن گشودید حتی بعضی پشتونها را خجالت دادید و باهمان لهجه و صدای منحوس تان غریبیار بیچاره را قبل از آنکه یک مسلمان بدانید پشتون خوب دانستید. (غریبیار صاحب قبل از هر چیز دیگر برای تان یک پشتون و مثالی بود)

بیل ریچاردسن و سیدخلیل هاشمیان

هاشمیان صاحب بزرگوار !

جنابعالی ، بحیث کسیکه ادعای استادی و دانایی دارید از زمانیکه از افغانستان فرار نموده اید، در خدمت سازمانهای جاسوسی امریکا و اسرائیل قرار گرفتید این در حالی بود که برادر دیگر تان سید حیدر مسعود اینجا در کابل در خدمت کاگی بی قرار داشت. یک برادر اینجا ماشین تبلیغاتی فاشیزم قبیلوی پشتون را در زمان نجیب الله احمدزی یکجا با سلیمان لایق و دیگر فاشیستان و برتری طلبان پشتون میچرخاند و برادر دیگر بنام سیدخلیل در امریکا ماشین تبلیغاتی به اصطلاح جهاد را باز هم به نفع یک قوم با همکاری سازمانهای جاسوسی موساد و سی آی ایه بحرکت در آورده بود. شما از زمانیکه به کشور امریکا رحل اقامت افکنده اید تا این زمان نه برای لایبگری به نفع همهء باشنده گان سرزمین بلاکشیده افغانستان بلکه تنها و تنها برای تحریف تاریخ افغانستان و دادن اطلاعات غلط و وارونه به امریکایی ها و حتی سازمان جاسوسی امریکا در فعالیت استید. یکی ازین نمونه فعالیتهای فرهنگی و سیاسی شما به نفع به اصطلاح داعیه برحق جهاد افغانستان همین رابطه نزدیک و حتی غیر اخلاقی تان با یک جاسوس امریکایی بنام بیل ریچاردسن است این بیل ریچاردسن امریکایی که بگفتهء خودش برای یکروز هم مناطق شمال افغانستان و مظلومیت مردم بیچاره و در بدر شمال را در زمان حملات وحشیانه قوای شوروی بچشم ندیده است، با همکاری و همیاری شما مطالب را بزبان انگلیسی نشر داده است که در آن به بخش بزرگ از باشنده گان غیر اوغان توهین نموده است

بیل ریچاردسن، برخلاف تمام ژورنالیستها و خبرنگاران امریکایی خودش هرگز دره های پچشیر، اندراب، نورستان، فرخار، ورسج، کلفگان، خوست و فرنگ، وولایاتی همچو بلخ، بامیان، فاریاب و جوزجان را ندیده است. با هیچیک از فرماندهان مشهور این ولایات به شمول احمدشاه مسعود ملاقات نکرده است ولی تاکید دارد که احمدشاه مسعود، جاسوس شوروی بود، مسعود خواهان تجزیه افغانستان به شمال و جنوب بود. مسعود برضد حاکمیت پشتونها مبارزه میکرد. جهاد را در برابر قوای شوروی تنها پشتونها انجام داده اند. همچنان جناب بیل ریچاردسن درباره احمدشاه

مسعود نوشته است که : مسعود جنگهای پارتیزانی را در کمپهای آواره گان فلسطینی فرا گرفت و در آن زمان از طرف شوروی ها و دولت لیبی سرپرستی ، تمویل و تجهیز میگردید

بیل ریچاردسن بدون اشاره به منابع و اسناد معتبر تاکید دارد که : بعد از اشغال افغانستان توسط شورویها مسعود از طرف شوروی ها موظف گردید که به دره پنجشیر بیاید ورهبری جنگهای ساختگی را برضد شوروی ها بعهده بگیرد. از نظر بیل ریچاردسن تمام جنگهای که برضد شوروی در دره پنجشیر صورت گرفته ساختگی و نمایشی بوده است بخش انگلیسی سایتهای دعوت، لر و بر مملو از مقالات و نوشته های بیل ریچاردسن است. بیل ریچاردسن در تصویر که از خودش در بخش انگلیسی سایتهای دعوت ولر و بر گذاشته است بر حماقت و غباوت پشتونها می خندد. حال برای یک لحظه از تمام انسانهای باوجدان که دعوی هموطنی با تاجیکها و هزاره ها و ازبیکها در وطن مشترک بنام افغانستان را دارند می پرسم که:

اگر چنین شخص امریکایی و یا اسرائیلی و یا فرانسوی برضد پشتونها تبلیغات نماید و پشتونها را مردم بی رحم، بی فرهنگ، مزدور صفت، اشغالگر بنویسد و نویسنده گان تاجیک یا ازبیک و یا هزاره برای شان کف بزند عکس العمل پشتونها درین باره چی خواهد بود؟ آیا غالمغال او غانها تا کهکشانشا بالا نخواهد رفت؟ آیا اسمعیل بون وروستار تره کی و نبی مصداق و عبدالباری جهانی از اقوام غیر پشتون نخواهند پرسید که چرا به یک خارجی اجازه میدهید تا درباره هموطنان پشتون تان چنین وچنان بنویسند؟ درحالیکه این معیار وطنی را نه تنها جناب هاشمیان مراعات نمیکند بلکه بیشتر بر طبل اتهامزنی و دشنامزنی و جعل پردازی های این شخص خارجی میکوبند. مقالات وی را به زبانهای پشتو و فارسی ترجمه نموده و دست بدست تکثیر می نمایند. آیا این کار شما با معیارهای هموطنی، جوانمردی، شهامت، اسلامیت و آزادیخواهی برابر است؟

چگونه دیگران بالای شما بحیث هموطن اعتبار نمایند و بر صداقت شما درباره قضاوتهای تاریخی تان راجع به دوران امانی و سقاوی ارج قابل شوند؟

نگاه مختصر به پیشینهء سراپا ننگین بیل ریچاردسن:

یکی از ژورنالیستان معروف امریکایی به اسم ریچارد.... که سالها با مجله های مشهور امریکایی کار کرده و از شدیدترین صحنه های وحشتناک جنگی قوای شوروی با مجاهدین شمال تصاویر زنده باخود دارد و بارها با فرمانده احمدشاه مسعود از نزدیک ملاقات نموده است درباره بیل ریچاردسن میگوید:

"بیل ریچارد سن دوران طفولیت خیلی پر قساوت را پشت سر گذشتانده است. او همیشه در زنده گی اش بخاطریکه مادرش از پدر بیولوژیکی اش جدا شد با پدر اندر هایش در جدال و درگیری بسر برده است. بیل ریچاردسن در دوران جوانی بخاطر امرار معاش مجبور میشد تا برای همجنس بازان؛ تن فروشی کند. بیل ریچارد سن روان سالم ندارد. بیل در سالهای هفتاد و هشتاد میلادی یک کلپ همجنس بازان را در ایالت کلفورنیا مدیریت میکرد ولی بعد از نظر اقتصادی ورشکست شد. بعد ازین ورشکستگی اقتصادی بیل ریچاردسن به آموزش در رشته تصویر برداری رو آورد. بیل در سالهای هشتاد میلادی خواست بخت خود را در رشته تصویر برداری از صحنه های جنگی بیازماید بهمین خاطر چند روز را در کمپهای مهاجرین افغان در پشاور سپری نمود. او هرگز بداخل افغانستان سفر نمیکرد بلکه در عوض کوشش میکرد که هنر عکسبرداری را برای مهاجرین افغان بیاموزد و آنها را تشویق نماید تا بداخل افغانستان سفر نموده و در بدل یک مقدار پول از داخل افغانستان برای او عکس های مستند بگیرند و به آدرس بیل ریچاردسن به پشاور بفرستند. بیل ریچاردسن بعدا همان عکس ها را بنام خودش در امریکا منتشر میساخت

نگاه مختصر به پیشینهء سراپا ننگین سیدخلیل هاشمیان

قاضی موسی هستی مسوول هفته نامه طنزی و هنری بینام درکانادا و بیگفته خودش شاعر بی وزن و بی قافیه چند سال پیش در سایت پندار مقاله ای نوشت که خیلی خجالت آور بود. آقای هستی در آن مقاله از ارتباطات استخباراتی سیدخلیل هاشمیان با سازمان جاسوسی امریکا سی آی ایه پرده برداشته بود. هر چند سخنان آقای هستی بمثابه یک نویسنده پریشان و دوره گرد که هر لحظه درحال تغیر است زیاد قابل اعتبار نیست ولی باز هم خاطرات قاضی موسی هستی از دوران محصل بودنش در دانشگاه کابل قابل تامل است. قاضی موسی هستی درمورد علت پنجشیری ستیزی سیدخلیل هاشمیان خاطره جالبی دارد اومیگوید

شخصی بنام ضابط گل محمد پنجشیری بخاطر توهین های آشکار هاشمیان به پنجشیریهها یک روز بالای هاشمیان تعرض جنسی نموده است. این مطلب را یکی از شاگردان همان زمان فاکولته ادبیات بنام رشید معنی از ولایت بدخشان نیز تائید میکند. تقریبا اکثریت قریب به اتفاق دانشجویان آنزمان به این نظر متفق اند که سیدخلیل هاشمیان در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه افکار پنجشیری ستیزانه داشته است و از طرف چندین پنجشیری مورد تعرض جنسی قرار گرفته. یک مقدار گزارشهای دیگر حاکی از یک سلسله رسوایی های خیلی شرم آور اخلاقی است که قلم اینجانب تاب تشریح نمودن آنرا ندارد ولی چیزیکه مهم است این است که: جناب سیدخلیل هاشمیان و بیل ریچاردسن هردو سابقه وپیشینه خیلی ننگین و شرم آور دارند. هر دو روان نا سالم دارند. هردو دارای یک سلسله بیماریهای پیچیده روحی وروانی اند که علاج آن حتی در بزرگترین درمانگاه های روانی جهان ممکن نیست

دفاع سیدخلیل هاشمیان از حق و عدالت و موازین ژورنالیزم

هاشمیان صاحب بزرگوار!

شما در آخر دفاعیه تان نوشته اید که: جنابعالی تنها بخاطر برقراری حق و عدالت و دفاع از موازین ژورنالیزم دست به قلم برده اید و هیچ انگیزه و علت شخصی درین دفاعیه تان مد نظر نیست. اما پرسش اصلی این است که جنابعالی خواهان برقراری چگونه حق و عدالتی استید که ما بیچاره ها از فهم و درک آن عاجز استیم؟ آیا حق و عدالت از نظر شما و دوستان تان همین است که تنها چرندیات و لاطانات همفکران تان را در پورتالهای شخصی تان نشر نمائید و از نشر مقالات مخالفان تان جلوگیری نمائید؟

آیا حق و عدالت از نظر شما همین است که برای خود و همفکران تان حق بدهید تا دیگران را دزد سرگردنه و جنایتکار و سیه رویان تاریخ لقب بدهند ولی از دیگران بخواهند که باید عفت قلم را مد نظر بگیرند؟ آیا این از نظر شما عدالت است؟

سخن آخر

به نظر این بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر شما هرگز به حق و عدالت باور ندارید. گذشته ذلتبار و غیر اخلاقی تان نیز میرساند که شما نه تنها که به حق و عدالت باور ندارید بلکه بزرگترین دشمنان حق و عدالت شما استید. بناء من همانطوریکه در جوابیه قبلی ام بشما نیز این مطلب را تاکید میدارم که طرفداری شما از حق و عدالت درحقیقت طرفداری از بیعدالتی، و ظلم و زورگویی است. هرکسی را که شما دزد سرگردنه و جنایتکار و خاین لقب مبدید او صادق ترین انسان، عادل ترین انسان و آزاده ترین انسان عصر خود بوده. امیدوارم درمورد ادعاها و اسناد که درباره شما ارائه داشته ام دررد و یا تائید آن چیزی از قلم جنابعالی بخوانم. به آدرس ایمیل شما از همین طریق لینک مقاله ام را بعد از نشر آن در کابل پرس بشما می فرستم. اما قبل از نشر؛ نظر به تعهد که با سردبیر کابل پرس دارم مقالاتم را قبل از نشر به کسی نمی فرستم. امیدوارم که ازین بابت بنده را معذور دارید و آزرده خاطر نشوید. تشکر از توجه تان با احترام

پرویز بهمن

پس آغای سید خلیل هاشمیان !

وجداناً سوگند میخورم که نه دیروز ها و نه امروز با شما کنورتی داشته ام و نه تصمیم داشته ام که یک جمله از تمام این صفحاتی را که نه ساخته و پرداخته خودم است ! - تا زمانی بدامان تان نریزم - تا اینکه این کرکتر بیچاره مردم آزار خود تان - با همه افتراآت و مداخلات بیرون تر از گلیم تان و باز اهانت ها به آن شهدای از جهان رفته ما - بوده که نه تنها شما خود را به بازار کشیدید که حتی خواهر زاده عینی خود آغای دوکتور سید حمیدالله روغ را که پدر مرحوم شان جناب دوکتور سید عبیدالله روغ معالج امراض عقلی و عصبی شفاخانه شهر آرای نظامی را خوب میشناختم - چنان از بی تأملی تان بغیض آوردید که ایشان تحت عنوان // **مبحث زن در حوزه تمدنی ما** // **منتشره مؤرخ ۱۷/۹/۲۰۱۷ در چند شماره -** چنان از نفرین کردن بیمورد تان به فردوسی - متأثر ساختید که صفحات متعددی را برای تان رنگین ساختند. در حالیکه تأمل و گذشت افتخار آور است .

هاشمیان آغا ! امروز شما از لحاظ سن و صحت نیم بند بالاتر و مسن تر از اینجانب و بخصوص طبقه منور و با تهذیب جوان ما قرار دارید و لطف خداوند است که هنوز فرصتی دارید برای برگشتن براهی که شفا عت کننده اش حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم و بخشا بنده با قدرتش خدای یگانه و رحمن و رحیم است و از آن با اطاعت و محترم شمردن همگان بهره برید.

اگر باز هم بعرضم توجه میکنید از راه نفرت بار مردم آزاری که در پیش دارید - برگشته گوشه مسجد مبارک با ادای فرایض پنجگانه و تلاوت قرآن با کرامت و با طلب مغفرت از همین جهان نیم بند و عقبای دائمی تان ! سر سجود پاک دلانه بخالق معظم تان خم کنید چه والا خواهد بود - تا دل آزاری آن همه مردمی که هرگز نمی خواهند با شما هم طریق و هم مکتب باشندند و همین است عرض آخرینم بشما و فقط به پاس احترام به افغانیت صد !

در خاتمه عرضی هم به هموطنان با فضیلت و صاحب قلم !

چنانکه ملا حظه میفرمائید روشن سازی بعضی واقعیت دور زندگی استاد سید خلیل هاشمیان نه ابراز کدورت قلبیست و نه دوام مخاصمت با ایشان و بلکه حاصلیست که خودشان از کشت بی مورد خود درو میکنند پس عرضم بشما ذوات گرامی ام این است که لطف کرده نشر این مطلب را یک موضوع **دول نما** نه و بلکه محض منحیث یک عبرت نامه قابل تعمق بشناسید و امیدم برین است که جناب هاشمیان نیز بر روش گذشته خود تجدید نظر کرده واقعاً دوست را دوست و دشمن را دشمن شناخته و از نشر مسایلیکه بی استناد بوده و شایسته خواندن نباشد اباورزند و باز هم اگر چیزی بنویسند سعی خواهم کرد که ایشانرا معمر معذور پنداشته مطالب شانرا نادیده بگیرم .

با عرض حرمت

۲۰۱۷/۱۱/۲۱